امام علی (ع)

بزرگمردی ناشناخته

مؤلف: سید غلامرضا حسینی

امام علی علیه السلام بزرگ مردی ناشناخته

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی غلامرضا، 1346 -

عنوان و نام پدیدآور : امام علی علیه السلام بزرگ مردی ناشناخته/ غلامرضا حسینی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، 1388.

مشخصات ظاهری : 95ص.

شابک : 9000 ریال 978-964-973-250-3

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

يادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق.

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP37/3/ح52 الف8 1388

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 1886104

ص:1

اشاره

سرشناسه : حسینی غلامرضا، 1346 -

عنوان و نام پدیدآور : امام علی علیه السلام بزرگ مردی ناشناخته/ غلامرضا حسینی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، 1388.

مشخصات ظاهری : 95ص.

شابک : 9000 ریال 978-964-973-250-3

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق.

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP37/3/ح52 الف8 1388

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 1886104

ص:3

فهرست

تصویر

ص:5

تصوير

ص:6

می خواهیم از بزرگ مردی ناشناخته سخن بگوییم که با هر دسته از مردم به مرام خود سخن می گفت و برخورد می نمود؛ با متفکران از منظر بلندی فکرشان، با نیکوکاران از جهت نیکیِ عملشان، با دانشمندان به علم بی پایانشان، با محققان از حیث تحقیق و کاوش مستمرشان، با محبّت پیشگان از نظر مهر و عطوفت شان، با بی رغبتان به دنیا از سیره زهد و بی رغبتی شان، با مصلحان اجتماعی از شیوه اصلاحات شان، با دردمندان از درد فراوان شان، با ستم دیدگان از احساس مظلومیت شان، با ادیبان با ادب شان، با قهرمانان از نظر شجاعتشان، با شهیدان به درجات والایشان و با انسانیتِ هر زمانی به آنچه که آن را شرف می بخشد و بلند مرتبه می سازد، برخورد می کرد.

او که دانشمندی بی همتا، ادیبی یگانه، مدیری لایق، فرمانروا و رهبری توانا است، به سوی تو می آید تا احساسات انسانی تو را تحریک کرده، به

جنب و جوش درآورد و این احساس و عاطفه شادی آفرین را در اعماق دل و جان تو جای دهد که: «برخورد تو با مردم، باید به آرامی و مهربانی باشد. کسی را که به تو ستم کرده، ببخشی و به کسی که تو را محروم ساخته، عطا کنی و با کسی که با تو قطع رابطه نموده، پیوند کنی و با آنکه نسبت به تو دشمنی ورزیده، مدارا کنی».

آری، می خواهیم از تنها فرمانروایی بگوییم که به خاطر مردم لحظه ای آرام نگرفت و در تمام عمر حتّی یک بار هم غذایی سیر نخورده و درهمی ذخیره نساخته است؛ چرا که شاید در گوشه ای از سرزمین وسیع تحت فرمانروایی اش، گرسنه ای باشد که هیچ گاه سیر نشده است، و حتی به فرزندان و یاران خود نیز توصیه می کند که غیر از این راه و روش را نپیمایند. از برادر خود به خاطر یک دینار که از بیت المال بدون دلیل خواست، بازخواست می کند. و یاران خود را برای تکّه نانی که به رشوه از ثروتمندی گرفته و خورده اند، محاکمه می کند. به فرماندار خود در اهواز پیغام می دهد: «به خدا سوگند! اگر خبردار شوم به بیت المال مسلمین خیانت کرده ای، کم باشد یا زیاد، آن چنان کار را بر تو سخت می گیرم که بیچاره، خسته و ناتوان گردی».

و مسؤول دیگری را با این سخن کوتاه و نغز می ترساند که:

«به من خبر رسیده زمین را درو و هرچه زیر پایت بوده غصب کرده ای

و آنچه را به دستت رسیده خورده ای، باید حساب پس دهی و اوضاع مالی ات را برای من گزارش نمایی».

او تنها امیری است که در زمان ریاستش به دست خود آسیاب می چرخانده و کفش خود را به دست خود وصله می زند.

او یگانه عادلی است که همیشه بر پایه حقّ عمل می نمود، حتی اگر همه مردم روی زمین علیه او متّحد می شدند و دشمنان، دشت و بیابان را پر می ساختند؛ زیرا عدالت، همچون خونی که در رگ هایش و روحی که در جسمش جریان داشت، با اخلاق او پیوند خورده بود.

او که مبارزی دلاور و شجاع و در عین حال مهربان بود، لشکریان دشمن را بدین خاطر که انسانند دوست می داشت و آن چنان در این مهرورزی پیش می رود که به یاران خود توصیه می کند: «تا جنگ را شروع نکرده اند با آنها نجنگید و اگر به یاری خدا بر آنها پیروز شدید، آن کسی را که به شما پشت کرده نکشید و آن را که فرار می کند تعقیب ننمایید، زخمی شدگان را مرهم نهید و یاری شان نمایید و به زنان شان آزار نرسانید».

هنگامی که بر دشمنان خود تسلط می یافت، آنان را برای نوشیدن آب بر سر همان رودی دعوت می کرد که قبلاً خود آنها مسلمانان را از آن محروم کرده بودند و به یاران خود می گفت: «پاداش مجاهدی که در راه خدا شهید

گردد، بیشتر از آن کسی نیست که قدرت انتقام داشته؛ ولی گذشت نموده و ببخشد. شاید کسی که از اشتباه دیگران می گذرد از فرشتگان باشد».

آن حضرت از شدّت مهربانی، در مورد قاتل خود نیز سفارش نموده و می گوید: «اگر او را ببخشید به پرهیزکاری نزدیک تر است».

و اوست تنها سیاست مداری که به جای تمسک به هر حیله ای برای پیروزی، می گوید: «کسی که گناه و زشتی بر او غلبه داشته باشد، پیروز نیست و آن کس که با خدعه و نیرنگ بر دیگران غلبه نماید، در واقع شکست خورده است».

ایشان در حالی که از بدی های دیگران، حتی دشمنانش چشم پوشی می کرد، یادآوری می نمود: «بهترین عمل مردان شریف، چشم پوشی از بدی های دیگران است».

او که رهبر بیش از پنجاه کشور از شرق آسیا تا غرب اروپا و از آنجا تا انتهای قاره آفریقا بود، از تمام قدرت ها و ثروت های حکومتش دست کشید، با آن که می توانست همانند حاکمان و فرمانروایان دیگر به فکر خود و خویشانش باشد. دنیا هم با تمام زر و زیورش نتوانست لحظه ای او را فریب دهد و او در حالی که از ساده ترین امکانات دنیوی نیز دل کنده بود، خطاب به دنیا و زیورهای دنیوی می گفت: «ای دنیا! به سوی دیگری رو کن که من تو را سه طلاقه نموده ام!»

دشمنان خود را با برخوردی نیکو، پند و اندرز می داد. هنگامی که به او

ناسزا می گفتند، یاران خود را به خویشتن داری دعوت کرده و می گفت: «برادر خود را با نیکی کردن توبیخ کن، و با نیکوکاری بازگردان».

و زمانی که به او پیشنهاد می دادند برای حفظ حکومتش با بعضی از تبه کاران کنار آید، می گفت: «دوست تو کسی است که تو را از زشتی بازدارد و دشمن تو کسی است که تو را اغفال کرده و فریب دهد».

و پس از آن ادامه می داد: «راستی را بر دروغ ترجیح ده؛ اگر چه بر ضدّ تو باشد».

و او که پیشوایی دینی و رهبری مذهبی بود، به فرمانداران خود توصیه می کرد: «به هیچ گروهی از مردم ظلم نکنید حتی با مخالفانی که هم عقیده تو نیستند، چرا که مردم یا برادر دینی توآند، یا انسانی همانند تو. آن چنان از آنان گذشت کرده و چشم پوشی نمایید که دوست دارید خداوند از عیب شما چشم پوشی کرده و گناه تان را ببخشد».

بشارت راهب یمامه

از کرامات امام علی علیه السلام این است که راهب یمامه، ابوطالب را به میلاد وی بشارت داد و به او گفت: به زودی فرزندی از تو به وجود می آید که مهتر اهل زمانش می شود، و اوست ناموس بزرگ(1) و در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله،

ص:11

1- 1. ناموس به معنی صاحب سرّ آمده، شاید مُراد راهب این بوده که صاحب سرّ خداست و نیز نصاری جبرئیل را ناموس اکبر می گویند؛ بنابراین معنی شاید مرادش این بوده که این لقب برای علی علیه السلام سزاوارتر است.

او بازو و یاور، داماد و وزیر وی است و من زمان او را درک نمی کنم و چون او را ببینی سلام مرا به وی برسان و نزدیک است که من هم او را ببینم (یعنی زمان من به او نزدیک است و ممکن است من هم ملاقاتش کنم).

و چون امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمد، ابوطالب رفت تا او را خبر کند، دید از دنیا رفته است، برگشت نزد فرزندش علیه السلام و او را گرفت و بوسید. امیرالمؤمنین علیه السلام بر او سلام کرد و گفت: ای پدر! از نزد آن راهب دندان شکسته ای که تو را به ولادت من بشارت داد، آمدی؟ و قصّه راهب را بر او نقل نمود. پدرش ابوطالب گفت: راست گفتی ای ولیّ خدا!(1)

تهنیت خداوند

حضرت رسول صلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود: «همانا جبرئیل هنگام ولادت علی علیه السلام عرضه داشت: ای محمّد! حقّ تعالی تو را سلام می رساند و تهنیت و مبارک باد می گوید، تو را به سبب ولادت برادرت، پسرعمویت، و وزیر و جانشینت». تا اینکه پیامبر فرمود: «همانا من برترین انبیا هستم، و علی علیه السلام برترین اوصیاست و او جانشین من است بر تمام مسلمین».(2)

جندب بن جناده «ابوذر غفاری» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده: آن حضرت در حدیثی طولانی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقل نمود که آن

1- 2. اثبات الهداه، ج 4، ص 563؛ مشارق أنوار الیقین، الحافظ رجب البرسی، ص 115.
2- 3. اثبات الهداه، ج 3، ص 667.

بزرگوار در ضمن آن فرمود: «حبیب من جبرئیل هنگام ولادت علی علیه السلام بر من نازل شده، گفت: ای حبیب خدا! خداوند سلامت می رساند و می فرماید: این هنگام پیدایش نبوّت تو و بالا بردن درجه و آشکار شدن پیامبری تو است؛ چون به واسطه علی بن ابی طالب، برادر و خلیفه ات و کسی که پشتت را بدان محکم کرده و نامت را به سبب او بلند کردم، کمک و یاری ات نمودم. تا اینکه فرمود: شما را به خدا آیا می دانید که من افضل پیغمبران و وصی من افضل اوصیا است».(1)

خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) از اسماعیل بن جعفر (راوی موثق) ... از ابن عباس نقل کرده است: در قرآن سیصد آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.(2) برخی از قدما مانند طبری و ابونعیم رساله هایی به نام «ما نزل من القرآن فی علی» تألیف نموده اند.

همچنین ابن حجر(3) و شبلنجی(4) از ابن عساکر، از ابن عباس موضوع سیصد آیه را درباره علی علیه السلام نقل کرده اند. به چند آیه اشاره می کنیم:

1- 4. اثبات الهداه، ج 3، ص 667؛ ینابیع الموده للقندوزی، ج 1، ص 233، ح 12 عن المناقب عن الصادق علیه السلام.
2- 5. تاریخ خطیب بغدادی چاپ بیروت، ج 6، ص 221.
3- 6. الصواعق المحرقه، ص 76.
4- 7. نور الأبصار، ص 73.

1 - «فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ»؛(1)

«آدم ابوالبشر کلماتی را از پروردگارش دریافت کرد»؛ که مقصود از این کلمات، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند.

2 - «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛(2)

«جز این نیست که خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت بیرون ببرد و شما را پاکیزه گرداند»؛ که مقصود از اهل بیت علیهم السلام، علی و فاطمه و حسن و حسین هستند.

3 - «فَمَنْ حآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنآءَنا وَأَبْنآءَکُمْ وَنِسآءَنا وَنِسآءَکُمْ وَأَنفُسَنا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»؛(3)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی

1- 8. بقره، آیه 37؛ ابن النجار از ابن عباس و کنزالعمال، ج 1، ص 234؛ نقل از فضائل الخمسه، ج 1، ص 170 و الدر المنثور تفسیر آیه فتلقی آدم و مسند الفردوس، دیلمی نقل از فضایل الخمسه، ج 1، ص 171: مقصود از کلمات محمّد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.
2- 9. احزاب، آیه 33. احمد محمّد صبحی در کتاب نظریه الامامه لدی الشیعه الاثنا عشریه تحلیل فلسفی للعقیده، ص 181 می گوید: پیشوایان تفسیر ثبت کرده اند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است، مانند سیوطی در الدرالمنثور، ج 5، ص 199 و فخررازی در تفسیر کبیر، ج 6، ص 783 و ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج 4، ص 497 و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص، ج 3، ص 146 و احمد بن حنبل، ج 3، ص 259.
3- 10. سوره آل عمران، آیه 61.

با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». که در این آیه نفس علی علیه السلام به منزله نفس پیامبرصلی الله علیه وآله آمده است.(1)

4 - «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛(2)

1- 11. در این داستان پیامبر اکرم نفس خود را تطبیق به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نموده است. بعضی منابع این تطبیق عبارتند از: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، فضائل علی بن ابی طالب؛ صحیح ترمذی، ج 2، ص 300 و ص 166؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 185؛ الدرّ المنثور سیوطی، در تفسیر آیه مباهله. سیوطی می گوید: این روایت را ابن المنذر نیز نقل می کند؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 150؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 63؛ تفسیر کشّاف زمخشری، تفسیر آیه مباهله؛ تفسیر فخر رازی، تفسیر آیه مباهله؛ تفسیر ابن جریر طبری، ج 3، ص 212؛ اسباب النزول واحدی، ص 75؛ الصواعق المحرّقه، ابن حجر عسقلانی، ص 93؛ تفسیر بیضاوی، ج 3، ص 70. این منابع را به عنوان نمونه متذکر شدیم و تعبیر شبلنجی این است که همه مفسّرین «انفسنا» را بر محمّد و علی علیهما السلام تطبیق کرده اند.
2- 12. مائده، آیه 55؛ جمعی از پیشوایان تفسیر و نقل کنندگان آثار نبوی این آیه را هم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می دانند، مانند سیوطی در الدرالمنثور، ج 2، ص 293، فخر رازی در تفسیر کبیر، ج 3، ص 13. ابن جریز در تفسیر، ج 6، ص 165. بیضاوی، ج 2، ص 165، شیخ محمّد عبده... نقل از نظریه الامامه لدی الشیعه الاثنا عشریه، احمد محمود صبحی، ص 186. درست است که بعضی از علمای اهل سنّت در انطباق بعضی از آیات مزبوره، یا در نتیجه ای که ما از آیات در نظر داریم، مناقشه کرده اند، ولی همه؟! و گروه فراوانی از اهل سنّت در دلالت آیات مزبوره، به مقام والای علی علیه السلام اتفاق نظر دارند و می توان گفت: اگر با تمسک به آیات مزبوره، شخصیت دیگری منفی تلقی نمی شد، آن بعض مخالف هم به گروه دوم می پیوستند. می توان اتفاق نظر همه مسلمانان را درباره آیات مزبوره، به این نحو بیان کرد که اگر خداوند متعال نام علی

را با صراحت کامل در آیات مورد بحث می برد، نسبت آن امتیازات که در آیات آمده است، به یک شخصیت شایسته ای داده می شد، زیرا روایاتی که از پیامبر اکرم درباره علی علیه السلام متواتراً نقل شده است، یا به طور مستقیم آن امتیازات را برای علی علیه السلام اثبات کرده است، یا به طور غیر مستقیم.

«جز این نیست که ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

کسی که در حال رکوع زکات داده است، علی علیه السلام است.

حسان بن ثابت، داستان زکات در رکوع را در اشعار خود چنین آورده است:

فانت الذی أعطیت إذا أنت راکع

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

بخاتمک المیمون یا خیر سیّد

ویا خیر شار ثم یا خیر بایع

فأنزل فیک اللَّه خیر ولایه

وبینها فی محکمات الشرایع(1)

وجود مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود: «پروردگارم درباره علی علیه السلام کلماتی به من سفارش نموده، حضرت حقّ تعالی فرمود: ای محمّد! عرضه داشتم: لبّیک پروردگارم! فرمود: همانا علی علیه السلام فرمانروای مؤمنان و پیشوای متّقیان و زمامدار سفید رویان نورانی و رئیس و پیشوای

ص:16

1- 13. مناقب - خطیب خوارزمی، ص 178 و تذکره؛ سبط ابن الجوزی، ص 10 به نقل از الغدیر، ج 2، ص 58 و 59 چ 2.

مؤمنان است. و او کلمه ای است که بر پرهیزکاران لازم کرده ام؛ چون آنها اهل آن بودند و بدان سزاوارتر. پس علی علیه السلام را به این معنی مژده بده». (1)

ابن ابی نصر می گوید: از حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام درباره فرمایش خداوند - جلّ جلاله - که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و با راستگویان باشید». (2) پرسش نمودم، آن حضرت فرمود: «راست گویان ائمه علیهم السلام می باشند و صدّیقون (که در قرآن ذکر شده است، نیز آنهایند) به سبب فرمان برداریشان (از اوامر پروردگار که پیغمبران آورده اند. یا مقصود این است که شیعیان ایشان به سبب فرمان برداری از ایشان از زمره صدّیقان می باشند». (3)

در ضمن حدیثی طولانی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده: آن حضرت فرمود: «چون علی علیه السلام به دنیا آمد، زمین به نور او روشن گشت، و روشنی ستارگان دو برابر شد، و مانند خورشید طالع بود، و بر زمین سجده کرد: گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، و محمّد پیغمبر خدا است، و علی علیه السلام وصیّ پیغمبر است، خداوند نبوّت را به محمّد و وصایت را به من ختم

ص:17

1- 14. اثبات الهداه، باب عاشر، ج 652، ص 570؛ الکافی، الکلینی، ج 1، ص 443؛ الحاکم النیسابوری فی المستدرک، ج 3، ص 137، مجمع الزائد، الهیثمی، ج 9، ص 121.
2- 15. سوره توبه، 120.
3- 16. اثبات الهداه، ج 2، باب 9، ح 8، ص 252.

فرمود، و من امیرالمؤمنین ام». سپس (راوی) گوید: آن حضرت سخنانی طولانی با پدر و مادرش و زن های دیگر گفت.(1)

وقتی علی علیه السلام متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را گرفت، و علی علیه السلام به یگانگی خدا، و نبوّت پیغمبر، شهادت داد و صحفی که خداوند نازل کرده بود، خواند، و کلامی طولانی (با آن حضرت) داشت.(2)

رسول خداصلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود: «ای علی! تو امیرمؤمنان و پیشتاز نورانیان می باشی و تو پدر دو سبط من و پدر امام های نُه گانه از صلب حسینی، و مهدی این امّت از ماست».(3)

نامش قرین نام پیامبرصلی الله علیه وآله

اشاره

«ای علی! در چهار جا نام تو را با نام خودم مقرون و همراه دیدم. پس دوست داشتم که به آن نگاه کنم، همانا من زمانی که در مسیر معراج به سوی آسمان به بیت المقدس رسیدم، یافتم که بر سنگ آن نوشته بود: لا إله إلاّ اللَّه، محمّد رسول اللَّه، او را به کمک وزیرش حمایت نموده و یاری اش می نمایم. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. چون به سدره المنتهی رسیدم، یافتم که بر آن نوشته بود: همانا من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست، محمّد اختیار شده از

ص:18

1- 17. اثبات الهداه، ج 4، ص آخر.
2- 18. اثبات الهداه، ج 4، ص آخر.
3- 19. اثبات الهداه، ج 2، باب 9، ص 548؛ بشاره المصطفی، ص 101.

تمام آفریده هایم می باشد که او را به کمک وزیرش حمایت و یاری می نمایم. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. چون از سدره المنتهی گذشتم، به عرش رسیدم. یافتم که بر پایه هایش نوشته بود: من خدای یگانه ام که غیر از من خدایی نیست. محمّد حبیب و دوست من است، او را حمایت و تقویت نمودم به کمک وزیرش. چون سرم را به طرف بالا بردم، دیدم بر باطن عرش نوشته بود: من خدای یگانه ام. محمّد بنده و رسول من است. او را به وسیله وزیرش حمایت نموده و به وسیله او یاری اش می کنم».(1)

ندای الهی

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون روز قیامت شود، از داخل عرش خدا، منادی ندا کند: کجاست خلیفه خدا در زمین او؟ پس حضرت داود برخیزد، خطاب از جانب خداوند رسد: تو را اراده نکردیم؛ هرچند تو نیز جانشین خدایی. پس دوباره ندا آید: کجاست جانشین خدا در زمین؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخیزد، آن گاه ندا آید از جانب خداوند عزّوجلّ: ای گروه مردم! این علی بن ابی طالب است که جانشین خداست در زمین او، و حجّت خداست بر بندگان او، پس هرکه در دنیا دست به دامان او زده، اکنون هم دست به دامانش زند و به دنبالش در درجات بلند بهشت وارد شود».(2)

1- 20. بحارالأنوار، ج 27، ص 3؛ الخصال للشیخ الصدوق، ص 207؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 374.
2- 21. اثبات الهداه، ج 4، باب عاشر، ص 14 - 13، الأمالی للشیخ المفید، ص 285، الشیخ الطوسی فی الأمالی، ص 63؛ مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 262.

شایسته برادری با پیامبر

قسمت اول

ترمذی به سند خود از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله میان اصحابش پیمان برادری و اخوّت برقرار کرد، علی علیه السلام گریان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: یا رسول اللّه! میان اصحابت برادری برقرار کردی و مرا با احدی برادر نکردی؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو برادر منی در دنیا و آخرت».(1)

ابن ماجه به سند خود از عباد بن عبد اللّه از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: «من برادر رسول خدا و من صدیق اکبرم، هرکس بعد از من چنین ادعایی کند کذّاب است، من هفت سال قبل از سایر مردم نماز خواندم».(2)

این حدیث را حاکم(3) و ابن جریر طبری(4) و نسائی(5) به طور اختصار و متقی(6) آورده اند و گفته ابن ابی شیبه، و نسایی در خصایص و ابن ابی عاصم در السنّه و عقیلی و حاکم و ابونعیم در المعرفه روایت کرده اند و متقی نیز آن را آورده(7) و در آخرش گفته؛ احدی بعد از من این را نمی گوید مگر آن که دروغگو باشد، پس مردی چنان ادعایی کرد و دیوانه شد (نقل از عدنی). محب طبری هم از قلعی نقل کرده است.(8)

ص:20

1- 22. صحیح ترمذی، ج 2، ص 299.
2- 23. صحیح ابن ماجه، ص 12.
3- 24. المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 111.
4- 25. تاریخ طبری، ج 2، ص 56.
5- 26. خصایص نسایی، ص 3 و 18.
6- 27. کنز العمال، ج 6، ص 394.
7- 28. کنزالعمال، ج 6، ص 394.
8- 29. الریاض النضره، ج 2، ص 155.

حاکم به سند خود از ابن عمر روایت کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله میان اصحابش برادری انداخت، عمر و ابوبکر را برادر هم کرد، طلحه و زبیر را با هم، و عثمان بن عفان با عبد الرحمان بن عوف برادر کرد، علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول اللَّه! میان اصحابت برادری برقرار کردی، پس برادر من کیست؟ فرمود: «یا علی! آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟ ابن عمر می گوید: علی مردی جَلد و شجاع بود، عرضه داشت: بله یا رسول اللَّه! حضرت فرمود: پس تو برادر من هستی هم در دنیا و هم در آخرت.(1)

حاکم به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: علی علیه السلام در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمود: خدای - عزّوجلّ - می فرماید: «أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ»؛(2) «آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب بر می گردید؟ به خدا سوگند ما به عقب خود برنمی گردیم». با اینکه خدا ما را هدایت کرده، به خدا سوگند اگر آن جناب از دنیا برود و یا کشته شود، در همان راهی که او قتال می کرد، قتال می کنم، تا کشته شوم، به خدا سوگند! من برادر او و ولیّ او و پسرعموی او و وارث علم اویم، کیست که سزاوارتر از من باشد.(3)

این حدیث را نسایی(4) و محب طبری(5) نیز روایت کرده و او گفته که

1- 30. مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 14.
2- 31. آل عمران، ص 144.
3- 32. مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 126.
4- 33. خصایص النسایی، ص 18.
5- 34. الریاض النضره، ج 2، ص 226.

احمد آن را در مناقب خود آورده و هیثمی نیز آن را روایت کرده(1) و گفته: طبرانی آن را روایت کرده و رجال او صحیح است.

حاکم به سند خود از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفت: در زفاف فاطمه دختر رسول خدا حاضر بودم، همین که صبح شد رسول خدا کنار درب منزل آمد و گفت: ای امّ ایمن بگو علی بیاید، امّ ایمن گفت: با اینکه علی علیه السلام برادر تو است، چطور دختر به او دادی؟ فرمود: بله ای امّ ایمن! آن گاه علی علیه السلام آمد، رسول خدا آبی بر او پاشید و دعایش کرد، بعد فرمود: بگو فاطمه علیها السلام بیاید، فاطمه علیها السلام از خجالت درست نمی توانست راه برود، پاهایش می لغزید، رسول خدا به او فرمود: آرام باش که تو را به محبوب ترین اهل بیتم شوهر دادم.(2)

ابن سعد هم در طبقات خود حدیثی در تزویج علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام آورده و در آن آمده: رسول خداصلی الله علیه وآله در زد، امّ ایمن رفت و در را باز کرد، رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید: برادرم اینجاست؟ امّ ایمن گفت: چگونه برادر تو است با اینکه دخترت را به او دادی؟ فرمود: او چنین است (تا آنجا که فرمود:) «ای فاطمه! در حق تو کوتاهی نکردم؛ زیرا تو را به محبوب ترین اهل بیتم تزویج کردم». و همین روایت را ابن سعد در صفحه پانزده نیز با مختصر اختلافی آورده.

1- 35. مجمع الزوائد هیثمی، ج 9، ص 205.
2- 36. المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 159.

نسائی در سنن کبری از اسماء بنت امیس این حکایت را این گونه نقل می کند که در هنگام تزویج فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله با علی علیه السلام حاضر بودم، هنگام صبح پیامبرصلی الله علیه وآله درب خانه را کوبید و امّ ایمن درب را به روی پیامبر خداصلی الله علیه وآله گشود، پس پیامبرصلی الله علیه وآله به امّ ایمن فرمود: برادرم را نزد من بیاورید امّ ایمن عرض کرد: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله! چگونه به برادرت دخترت را تزویج می کنی؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بله ای امّ ایمن، و همه زنان که در آنجا حاضر بودند خود را کنار کشیدند، اسماء بنت امیس نیز می گوید: من نیز خود را در گوشه ای پنهان کردم، پس علی آمد و پیامبر برای علی دعا کرد و از آبی که نزد خود داشت مقداری بر صورت علی پاشید، سپس دخترش فاطمه را طلبید، زهراعلیها السلام به صورتی که گویای حیا بود، نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: دخترم تو را به ازدواج محبوب ترین اهل بیت خودم درآوردم و برای دخترش دعا کرد و مقداری از آب نیز به صورت او پاشید. (1)

متّقی حدیثی در همین داستان آورده و در آن آمده: رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و فرمود: برادرم اینجاست؟ امّ ایمن گفت: برادرت؟ راستی برادرت؟ چگونه او برادر تو است، با اینکه دختر را به او دادی؟ فرمود: در عین حال.(2)

هیثمی هم حدیثی در همین داستان آورده، و در آن آمده: رسول خداصلی الله علیه وآله

1- 37. سنن نسایی، ج 5، ص 143، ح 8509 .
2- 38. کنز العمال، ج 7، ص 113.

پرسید: برادرم اینجاست - یعنی علی علیه السلام - امّ ایمن گفت: برادرت؟ با اینکه دختر را به او دادی؟! هیثمی می گوید: این روایت را طبرانی هم آورده و در صفحه 209 همان کتاب حدیث دیگری آورده که رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و پرسید: برادرم اینجاست؟ - امّ ایمن که مادر اسامه بن زید و زنی حبشی، و خانمی صالحه بود - گفت: یا رسول اللَّه! این برادر تو است با اینکه دخترت را به او دادی؟ قبلاً رسول خدا میان اصحابش دو به دو عقد برادری برقرار کرده و علی علیه السلام را برادر خود ساخته بود، لذا رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بله ای امّ ایمن! چنین چیزی می شود. و در صفحه 210 همان کتاب حدیث سومی آورده، که در آن آمده. پس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: به امّ ایمن بگو برادرم بیاید. امّ ایمن پرسید: او برادر تو است با اینکه دخترت را همسرش کردی؟(1)

نسایی هم حدیثی در همین باره آورده و در آن آمده که: امّ ایمن نزدیک در رفت، رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید: برادرم اینجاست؟ عرضه داشت: چگونه برادر تو است با اینکه دختر را به او دادی؟ فرمود: در همین حال برادر من است.(2)

احمد بن حنبل به سند خود از ربیعه ابن ناجذ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب را دعوت کرد، در میان آنان جمعی

1- 39. مجمع الزوائد، هیثمی، ج 9 ص 205.
2- 40. مسند امام احمد بن حنبل، ج 1، ص 159.

بودند که به تنهایی یک بره را می خوردند و سه مَن آب می نوشیدند، رسول خداصلی الله علیه وآله به قدر یک کیلو طعام درست کرده بود، همه از آن خوردند و سیر شدند و هنوز از آن طعام باقی مانده بود به طوری که گویی اصلاً دست نخورده. آن گاه دستور داد آب آوردند، همه از آن نوشیدند تا سیراب شدند تازه هنوز از آن مانده بود به طوری که گویی اصلاً دست نخورده و یا ننوشیده اند. پس فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! من مبعوث شده ام به سوی شما به خصوص، و به سوی مردم به طور عموم، و شما از این معجزه آنچه را که باید بفهمید فهمیدید، حال کیست که با من بر این معنا بیعت کند، که مصاحب و برادر من باشد؟ علی می فرماید: هیچ کس بلند نشد - در حالی که از همه کوچک تر بودم - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بنشین و این پیشنهاد خود را سه بار تکرار کرد و در هر نوبت من برمی خاستم و او می فرمود: بنشین. در نوبت سوم دست خود به دست من نهاد و من با او بیعت کردم.(1)

هیثمی نیز این حدیث را آورده(2) و گفته: رجالش همه ثقه اند و ابن جریر طبری نیز آن را آورده(3) و در نقل از رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «برادر من و مصاحب من و وارث من باشد» و محب طبری نیز آن را آورده(4) و گفته:

ص:25

1- 41. مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 159.
2- 42. مجمع الزوائد، ج 8، ص 302.
3- 43. تاریخ طبری، ج 2، ص 63.
4- 44. ریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 167.

احمد در مناقب و نسایی در خصایص صفحه 18 آن را آورده و در نقل آخرش فرمود: کدام یک از شما با من بیعت می کند بر اینکه برادر و مصاحب و وراث من باشد؟ تا آنجا که علی علیه السلام فرمود: به همین جهت من وراث پسر عمویم شدم و عمویم وارث او نشد.

متّقی هم آن را آورده(1) و گفته: احمد بن حنبل و ابن جریر و ضیاء مقدسی آن را روایت کرده اند که در آن چنین فرمود: کیست که با من بیعت کند با اینکه برادرم و مصاحبم و ولیّ شما بعد از من باشد؟ پس من دست دراز کردم و عرضه داشتم: من با تو بیعت می کنم.(2)

احمد بن حنبل به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه خارج شد، علی علیه السلام دختر حمزه را از مکه بیرون آورده و درباره او جعفر و زید نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شکوه کردند، علی علیه السلام عرضه داشت: دخترعموی من نیز هست و خاله او همسر من است. زید گفت: برادرزاده من است - و زید با حمزه به فرمان رسول خداصلی الله علیه وآله عقد برادری بسته بودند - رسول خداصلی الله علیه وآله به زید فرمود: تو دوستِ من و او هستی. و به علی علیه السلام فرمود: تو برادر من و مصاحب منی. و به جعفر فرمود: تو از حیث خلقت و اخلاق شبیه منی. آن گاه به نفع جعفر حکم کرد و فرمود: باید نزد خاله اش باشد.(3)

1- 45. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 408.
2- 46. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 401.
3- 47. مسند امام احمد بن حنبل، ج 1، ص 230.

این روایت را متّقی هم به طور اختصار از ابن النجار نقل کرده است.(1)

ابن سعد به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: عماره دختر حمزه بن عبد المطلب که مادرش سلمی دختر عمیس است، در مکه بود. وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه تشریف آورد، علی علیه السلام با رسول خداصلی الله علیه وآله درباره او صحبت کرد که چرا یتیم حمزه، دخترعمویمان را میان مشرکین بگذاریم؟ رسول خداصلی الله علیه وآله هم آن جناب را از کوچ دادن عماره نهی نکرد، پس علی علیه السلام عماره را از مکّه بیرون آورد. زید بن حارثه - که وصیّ حمزه بود و قبلاً رسول خداصلی الله علیه وآله بین او و حمزه عقد برادری خوانده بود - ادّعا کرد که من سزاوارترم به نگهداری عماره، چون برادرزاده من است. آن گاه جعفر بن ابی طالب این را بشنید، گفت: خاله خود نوعی مادر است و من سزاوارتر به اویم، که خاله اش اسماء بنت عمیس همسر من است. علی فرمود: انتظار نداشتم در خصوص دختر عموی من با من مخاصمه کنید، با اینکه من او را از مکه بیرون آوردم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من میان شما حکم می کنم! امّا تو ای زید! که دوست خود او و دوست رسول اویی و امّا تو یا علی که برادر من و مصاحب منی و امّا تو ای جعفر که شبیه من در خلقت و خُلق منی، و چون تو خاله او را داری و کسی نمی تواند زنی را سر عمه و یا خاله او ببرد، لذا عماره را تو داشته باش.(2)

1- 48. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 391.
2- 49. طبقات ابن سعد، ج 8، ص 114.

این روایت را هم متّقی با کمی زیاده آورده و گفته: ابن عساکر آن را روایت کرده.(1)

ابن سعد به سند خود از محمّد بن عمر بن علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت: وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله تشریف آورد، میان مهاجرین بعضی را با بعضی برادر کرد و نیز بین مهاجرین و انصار این رابطه را برقرار نمود و این قبل از جنگ بدر بود، که برادری را میان آنان برقرار کرد تا در حقّ هم مساوات داشته باشند، پس میان خود با علی علیه السلام برادری برقرار کرد.(2)

ابن سعد نیز حدیث دیگری از محمّد بن عمر بن علی آورده و در آن آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی میان اصحابش اخوت برقرار کرد، دست به شانه علی علیه السلام گذاشت و سپس فرمود: «تو برادر منی و از من ارث می بری و من از تو ارث می برم». ولی وقتی آیه ارث نازل شد، این گونه توارث ملغی گردید.(3)

سیوطی در الدرّ المنثور، ذیل تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» در آخر سوره انفال گفته: ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله میان مسلمانان از مهاجر و انصار اخوت برقرار کرده میان حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و بین عمر بن خطاب و معاذ بن عفراء و بین زبیر بن عوام و عبداللّٰه بن مسعود و میان ابی بکر و طلحه بن عبیداللّٰه و میان عبدالرحمان

1- 50. کنزالعمّال، متقی، ج 3، ص 124.
2- 51. طبقات ابن سعد، ج 3، قسم اول، ص 13.
3- 52. طبقات ابن سعد، ص 14.

بن عوف و سعد بن ربیع اخوت برقرار نمود و به سایر اصحابش نیز فرمود: شما هم دو به دو مؤاخات کنید و این یعنی علی بن ابی طالب هم برادر من است.

سیوطی همچنین در ذیل تفسیر آیه «قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی» در اوایل سوره طه گفته: وقتی این آیه نازل شد: «وَاجْعَل لِّی وَزِیراً مِّنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی» رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالای کوهی بود، پس پروردگار خود بخواند و گفت: پروردگارا! پشت مرا هم به علی علیه السلام برادرم محکم کن و خداوند دعایش را مستجاب نمود.

متقی می گوید: از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله میان عمر و ابی بکر و بین حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و بین عبداللّٰه بن مسعود و زبیر بن عوام و بین عبدالرحمان بن عوف و سعد بن مالک و بین من و خودش اخوت برقرار کرد؛ (نقل از خلعی در خلعیات و بیهقی و عقیلی و سعد بن منصور).(1)

این حدیث را محب طبری هم آورده و گفته: این را خلعی روایت کرده است.(2)

متقی می گوید: و از ابن ابی رافع از ابی ثمامه روایت کرده که گفت: وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله میان مردم اخوت برقرار کرد، بین خود با علی علیه السلام مؤاخات نمود؛ (نقل از ابن عساکر).(3) البته هیثمی هم این را از ابی امامه نقل کرده، نه از ابی ثمامه(4)، آن گاه گفته است: طبرانی این را روایت کرده، مناوی هم آن را از اوسط طبرانی و از دیلمی روایت کرده است.(5)

1- 53. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 394.
2- 54. ریاض النضره، ج 1، ص 17.
3- 55. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 400.
4- 56. مجمع الزوائد، هیثمی، ج 9، ص 112.
5- 57. فیض القدیر، مناوی، ج 4، ص 355.

متقی می گوید: از زافر مردی از حارث بن محمّد از ابی الطفیل عامر بن واثله روایت کرده که گفت: من در روز شُوری دم در ایستاده بودم که ناگهان سر و صدا بلند شد و من از داخل خانه شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: مردم با ابی بکر بیعت کردند و حال آنکه من به خدا سوگند سزاوارتر بودم؛ ولی چیزی که نگفتم هیچ، اطاعت هم کردم، چون ترسیدم مردم به عقب برگردند و به جان هم بیفتند، آن گاه مردم بعد از ابوبکر به عمر بیعت کردند و حال آن که من به خدا سوگند سزاوارتر از او در این امر بودم؛ ولی چیزی نگفتم و اطاعت کردم، ترسیدم مردم از دین برگردند و شمشیر در یکدیگر به کار زنند. پس از آن شما می خواهید با عثمان بیعت کنید، باز هم چیزی نمی گویم و اطاعت می کنم، هرچند عمر مرا در میان پنج نفر، آن هم مرا ششم آنان قرار داد، گویی هیچ فضلی برای من قائل نبوده و هیچ برتری در صلاحیت برایم سراغ نداشته، آن پنج نفر هم گویی هیچ فضیلتی برای من نمی شناختند، و همه ما در حکومت به تمام معنا برابریم؛ ولی به خدا سوگند اگر می خواستم حرف می زدم و خود را معرفی می کردم و فضایل خود را می شمردم، آن وقت نه عربشان می توانست یکی از آن امتیازات را رد کند و نه محبّشان و نه اهل کتابشان و نه مشرکین. آن گاه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم ای چند نفری که در اینجا حاضرید، آیا غیر از من در همه شما کسی هست که برادر رسول خداصلی الله علیه وآله باشد؟ گفتند: خود و خدا نه!

آن گاه حدیث را ادامه می دهد) و در آن، که حدیثی طولانی است، فضایلی چند و بس بزرگ می شمارد، که هر یک از آنها در بابی جداگانه خواهد آمد، ان شاء اللّٰه تعالی.(1)

قسمت دوم

متقی همچنین حدیثی با سند از ابی ذر آورده که گفت: وقتی اولین روز بیعت عثمان شد، مهاجر و انصار در مسجد جمع شدند و علی ابن ابی طالب هم آمد و خطبه ای ایراد کرد و گفت: حقّ ترین سخنی که در ابتدای هر کار بدان ابتدا می کنند، و سخن خود بدان آغاز می نمایند و هر گوینده ای به زبان می راند، حمد خدا و ثنای بر او است، ثنایی که شایسته او باشد، و درود بر پیامبر او. آن گاه خطبه ای طولانی ایراد نمود تا آنجا که فرمود: من شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: وقتی مرا به آسمان هفتم بردند - مرا به درجاتی از نور بالا برده، از حجاب هایی از نور گذر دادند، پس خدای سبحان در آنجا به رسول گرامیش اموری وحی کرد و چون برگشت ندایی از پشت پرده شنید: یا محمّد! چه پدر خوبی بود پدرت ابراهیم، و چه برادر خوبی است برادرت علی! آیا ای گروه مهاجر و انصار این معنا را می دانید یا نه؟ عبدالرحمن بن عوف از میان جمعیت گفت: بله من این را از رسول خداصلی الله علیه وآله با این دو گوشم شنیدم و گرنه هر دو کر شوند (تا آخر حدیث).(2)

1- 58. کنزالعمّال، متقی، ج 3، ص 155.
2- 59. پیشین، ص 154.

می گوید: چون روز قیامت شود، مرا از بالای عرش صدا کنند: یا محمّد! چه پدر خوبی است پدرت ابراهیم و چه برادر خوبی است برادرت علی (نقل از رافعی از علی علیه السلام).(1)

می گوید: فرمود وقتی مرا به آسمان هفتم بردند، جبرئیل به من گفت: ای محمّد جلو بیفت، چه به خدا سوگند! چنین کرامتی نصیب هیچ فرشته ای مقرب و پیغمبری مرسل نشده، پس پروردگارم چیزی به من وحی کرد، همین که برمی گشتم منادی از ورای حجاب ها ندا در داد، چه پدر خوبی است پدرت ابراهیم و چه برادر خوبی است برادرت علی! پس سفارش خوبی درباره او بکن، (تا آخر حدیث) این روایت را در ص 423 نیز آورده است.(2)

می گوید: از جابر روایت شده که گفت: از علی علیه السلام شنیدم این اشعار را می خواند و رسول خداصلی الله علیه وآله می شنید:

أنا أخوالمصطفی لا شک فی نسبی

معه ربیت و سبطاه هما ولدی

جدی وجد رسول اللّٰه منفرد

وفاطم زوجتی لا قول ذی فند

صدقته و جمیع الناس فی بهم

من الظلاله والا شراک و النکد

1- 60. همان، ج 6، ص 122.
2- 61. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 161.

فالحمدللّٰه شکرا لا شریک له

البر بالعبد و الباقی بلا أمد(1)

یعنی من برادر مصطفی هستم و در نسب من کسی شک ندارد، با او تربیت یافتم و دو سبطش فرزندان من اند، جدّ من و جدّ رسول خداصلی الله علیه وآله یک نفر است و فاطمه همسر من است و این سخنی بیهوده نیست، من او را روزگاری تصدیق کردم که تمامی مردم در ظلمت ضلالت و شرک پلید بودند، پس از در شکر حمد خدای را می گویم، خدایی که شریک ندارد و به بندگان خود احسان کننده و باقی بدون سرانجام است.

رسول خداصلی الله علیه وآله تبسم کرد و فرمود: درست گفتی یا علی! (نقل از ابن عساکر).

می گوید: از ابن عمر روایت است که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله در حجه الوداع در حالی که بر ناقه ای سوار بود، به شانه علی علیه السلام زد و شنیدم که چنین فرمود: «بارالها یاریش کن خدای من رساندم، این برادر من و پسرعمو و داماد من و پدر فرزندان من است، خدایا دشمنانش را به رو در آتش افکن (نقل از ابن نجار).(2)

از زید بن ابی اوفی روایت کرده که گفت: من وارد شدم بر رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی که در مسجد بودند می فرمود: فلان بن فلان کجا است؟ بعد به یک یک اصحابش نظر می کرد، تا او را پیدا کند و کسی را به سراغ یک یک آنان

1- 62. کنزالعمّال، متقی، ج 6، ص 395.

2- 63. کنزالعمّال، متقی، ج 3، ص 61.

که نبودند، می فرستاد تا همه جمع شدند، همین که همه گرد آمدند، حمد و ثنای خدای را گفته، سپس فرمود: می خواهم برایتان حدیثی بگویم، همه آن را حفظ کنید و بعد از من به آیندگان بگویید: خدای عزّوجلّ از خلایق خود پاره ای را برگزید، آن گاه خواند: «اَللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُسُلاً» و از مردم هم عدّه ای را اصطفاء کرد، تا داخل بهشتشان کند، من نیز از میان شما یکی را دوست بدارم انتخاب و اصطفا می کنم، و بقیه شما را دو به دو با هم برادر می سازم، همان طور که خدای عزّوجلّ میان ملائکه برادری برقرار کرد، (آن گاه داستان مؤاخات را بیان می کند، تا آنجا که می گوید:) علی گفت: دلم آب می شد، و پشتم می شکست چون می دیدم میان همه اصحابت برادری برقرار کردی و مرا با کسی برادر نکردی، اگر از من خشمگین هستی که هر خشمی به من بکنی روی سرم جای دارد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: به آن خدایی که مرا به حقّ مبعوث فرمود: تو را عقب نینداختم مگر برای اینکه برادر خود کنم و تو از من چون هارونی از موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد بود، و تو برادر من و وراث منی، علی علیه السلام پرسید: چه ارثی از تو می برم؟ یا رسول اللّه! فرمود: همان چیزهایی که انبیا قبل از من ارث گذاشتند. پرسید: انبیا قبل از تو چه ارث گذاشتند؟ فرمود: کتاب پروردگارشان و سنّت پیغمبر ایشان را و تو با منی در قصرم در بهشت با دخترم فاطمه.

ص:34

آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را خواند: «إِخْواناً عَلَی سُرُرٍ مُّتَقابِلِینَ»(1) و فرمود با یکدیگر در راه خدا محبت می کنند و به یکدیگر نظر می افکنند، (نقل از حافظ ابوالقاسم دمشقی در اربعین طوال) احمد بن حنبل هم در کتاب مناقب علی بن ابی طالب معنای حدیث مؤاخاه را به طور مختصر نقل کرده.(2)

متقی هم آن را آورده و گفته: جماعتی از ائمه حدیث چون بغوی و طبرانی در دو معجم خود و باوردی در کتاب الموقت و ابن عدی آن را نقل کرده اند و سیوطی در الدرّ المنثور در ذیل تفسیر آیه «اَللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلآئِکَهِ رُسُلاً» در آخر سوره حجّ بعد از نقل آن گفته: ابن قانع و ابن عساکر آن را روایت کرده اند.(3)

متقی آن را به طور اختصار آورده و گفته: احمد بن حنبل در کتاب مناقب علی و ابن عساکر و محب طبری نیز برای بار دوم خیلی مختصر آورده(4) و گفته: از زید بن ابی اوفی روایت شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: تو با منی در قصر در بهشت با فاطمه دخترم و تو برادر منی و رفیق من، آن گاه خواند: «إِخْواناً عَلَی سُرُرٍ مُّتَقابِلِینَ» (نقل از مناقب احمد).(5)

محب طبری می گوید: ابن اسحاق داستان مؤاخاه میان مهاجرین و انصار را چنین آورده: رسول خداصلی الله علیه وآله - به طوری که با ما رسیده - فرمود:

1- 64. سوره حجر، آیه 47.
2- 65. ریاض النضره، ج 1، ص 13.
3- 66. کنزالعمال، متقی، ج 5، ص 40.
4- 67. ریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 209.
5- 68. کنزالعمّال، متقی، ج 5، ص 40.

دو به دو با هم برادر شوید، آن گاه خودش دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: این برادر من است، پس رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دو برادر شدند و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارث (آزاده شده رسول خدا) برادر شدند و جعفر بن ابی طالب و معاذ بن جبل (هم پیمان بنی سلمه) برادر شدند و همچنین بقیه اصحاب تا آخرین نفر با هم برادر شدند.(1)

محب طبری می گوید: ابوعمرو بن عبدالبر می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله میان مهاجرین برادری افکند و سپس میان مهاجرین و انصار این کار را کرد و هر دو نفری را که با هم برادر می کرد به علی علیه السلام می فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت و میان خود و علی علیه السلام هم برادری انداخت.(2)

می گوید: از عمر بن عبداللّٰه از پدرش از جدّش روایت شده: رسول خداصلی الله علیه وآله میان مردم برادری برقرار کرد و علی علیه السلام را با کسی برادر نکرد و او تا آخر همچنان بدون برادر مانده بود، پس عرضه داشت: یا رسول اللّٰه! میان مردم مؤاخات برقرار کردی و مرا ترک فرمودی؟ فرمود: هیچ می دانی چرا؟ برای اینکه تو را گذاشته ام برای خودم، تو برای خودم، تو برادر منی و من برادر تو، هرگاه کسی به تو چیزی گفت: بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم و هیچکس چنین ادعایی نمی کند مگر آنکه کذاب است. نقل از مناقب احمد.(3)

1- 69. ریاض النضره، محب طبری، ج 1، ص 15.
2- 70. ریاض النضره، محب طبری، ج 1، ص 17.
3- 71. الریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 168.

محب طبری می گوید: از مخدوج بن زید ذهلی روایت شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: هیچ می دانی در روز قیامت اولین کسی را که صدا می زنند منم و حدیث را همچنان که ادامه می دهد تا می رسد به قضیه لواء الحمد و سپردن آن به علی علیه السلام، که به زودی در باب خودش خواهد آمد، تا آنجا که می گوید: پس تو لواء را به حرکت درمی آوری در حالی که حسن طرف دست راست تو و حسین طرف دست چپت حرکت می کنند، تا می رسید به سایه عرش در آنجا میان من و ابراهیم می ایستید، پس جامه ای از بهشت بر تنت می کنند و یک منادی از زیر عرش ندا می کند: چه پدر خوبی است ابراهیم و چه برادر خوبی است علی! بشارت باد تو را ای علی! که با چه احترامی جامه بر تو می پوشند و تو را صدا می کنند و خلعت و جایزه به تو می دهند. نقل از مناقب احمد.(1)

محب طبری می گوید: از انس به مالک روایت است که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله بالای منبر رفت و مطالب بسیاری گفت: سپس فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ پس علی از جا برخاست، عرضه داشت: اینجا هستم یا رسول اللّٰه! رسول خداصلی الله علیه وآله او را به سینه خود چسبانید و میان دو چشم او را بوسید و با بلندترین صدایش فرمود: ای گروه مسلمانان این برادر من و پسرعموی من و داماد من است. این گوشت من و خون من و موی من

1- 72. الریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 201.

است این پدر دو سبط من حسن و حسین است که سیّد جوانان اهل بهشتند (تا آخر حدیث).(1)

ابن اثیر حدیثی با سند از عبدالرحمن بن عویم بن ساعده انصاری روایت کرده: و او مردی بود که روزگار رسول خدا و قبل از رسول خدا را درک کرده بود، او گفته: رسول خدا دستور داد به مسلمانان که دو به دو با هم برادر شوید، آن گاه دست علی را گرفت و فرمود: این برادر من است.(2)

ابن عبد البرّ به سند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت: وقتی عمر به حالت احتضار افتاد، خلافت را در شُوری و میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمان به عوف و سعد قرار داد، علی علیه السلام به ایشان گفت: شما را به خدا سوگند! آیا کسی در میان شما مسلمانان هست که رسول خداصلی الله علیه وآله با او عقد اخوت انداخته باشد روزی که میان تمامی مسلمانان این عقد را برقرار کرد؟ گفتند: خود و خدا، نه (استیعاب می گوید) از جمعی از وجوه اصحاب روایت شده که از علی علیه السلام نقل کرده اند می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم، احدی نیز غیر من چنین ادعایی نمی کند مگر کذاب.(3)

اصفهانی به سند خود از جابر روایت آورده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بر در بهشت نوشته است: «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه علی اخو رسول اللّه» و این از دو هزار سال قبل از خلقت آسمان ها و زمین نوشته شده بود.(4)

1- 73. ذخائر العقبی، محب طبری، ص 92.
2- 74. اسدالغابه، ابن اثیر، ج 3، ص 217.
3- 75. استیعاب، ابن عبدالبر، ج 2، ص 460.
4- 76. حلیه الاولیا، ابن نعیم اصفهانی، ج 7، ص 252.

این را خطیب بغدادی(1) و متقی(2) از خطیب در کتاب المتفق و المفترق نقل کرده و ابن جوزی(3) از ابن عساکر نقل نموده و مناوی(4) هم از اوسط طبرانی نقل کرده و محب طبری(5) هم از مناقب احمد نقل کرده است.

خطیب بغدادی به سند خود از محمّد بن علی بن الحسین از پدرش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: یا علی! تو برادر من و مصاحب من و رفیق من در بهشتی.(6)

ابن عبد البرّ هم این را از ابن عباس نقل کرده است.(7)

عسقلانی می گوید: دیلمی از عایشه روایت کرده که

گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بهترین برادرانم علی علیه السلام است و بهترین عموهایم حمزه و یاد علی علیه السلام عبادت است.(8)

این را مناوی(9) هم آورده و گفته: که دیلمی آن را در کتاب فردوس از عباس بن ربیعه نقل کرده و متقی(10) نیز آن را آورده و در مسند آن گفته: از فردوس از عایشه و ابن حجر(11) هم آن را آورده است.

عسقلانی می گوید: و احمد در مناقب خود از علی علیه السلام روایت آورده که

1- 77. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 7، ص 287.
2- 78. کنزالعمال، متقی، ج 6، ص 159.
3- 79. ص 398.
4- 80. فیض القدیر، مناوی، ج 4، ص 355.
5- 81. ریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 159.
6- 82. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 12، ص 268.
7- 83. استیعاب، ابن عبدالبر، ج 2، ص 490.
8- 84. الصواعق المحرقه، عسقلانی، ص 74.
9- 85. فیض القدیر، مناوی، ج 3، ص 482.

10- 86. کنزالعمال، متقی، ج 6، ص 152.
11- 87. الإصابه لابن حجر، ج 4، ص قسم اول، ص 2.

فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به جستجوی من بود و مرا که در یک چهار دیواری (روی زمین) خوابیده بودم پیدایم کرد و با پای خود به من زد که برخیز تا راضیت کنم تو برادر منی و پدر بچه های منی، پس همان طور که برای پیش بردن کتاب خدا قتال کردی برای احیای سنّت من نیز قتال کن، هرکه در عهد من بمیرد در گنجینه های بهشت جای دارد، و هرکه بعد از من و تو بمیرد در حالی که دوستدار تو باشد، خداوند عمر او را با ایمنی و ایمان ختم می کند و این مطالب تا چندی که نظام این عالم برقرار است و آفتاب طلوع و غروبی دارد بدین قرار است.(1)

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر من و من برادر توام، این را به علی علیه السلام فرمود: (نقل از طبرانی).(2) البته هیثمی(3) هم آن را آورده.

هیثمی می گوید: و از علی علیه السلام روایت است که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به جستجوی من درآمد و مرا در روی مرزی خوابیده دید فرمود: برخیز مردم بد نمی گویند که به تو می گویند اباتراب و چون در من احساس ناراحتی کرد فرمود: به خدا سوگند! همین الان راضیت می کنم تو برادر منی و پدر فرزندان منی با احیای سنّت من خواهی جنگید و ذمه مرا از طلب کاران بری می سازی. هرکه در عهد من بمیرد که در گنجی خدایی مرده و هرکه در عهد تو بمیرد اجلش رسیده و هرکه بعد از مرگ تو بمیرد در حالی که تو را

1- 88. الصواعق المحرقه، عسقلانی، ص 75.
2- 89. کنوزالحقائق، مناوی، ص 27.
3- 90. مجمع الزوائد، هیثمی، ج 9، ص 131.

دوست می دارد، خداوند عمرش را به امنیت و ایمان ختم می فرماید و این مطلب تا زمانی که آفتاب طلوع و غروب دارد از این قرار است و کسی که با دشمنی تو بمیرد با مرگ جاهلیت مرده و به آنچه اسلام کرده محاسبه می شود (نقل از ابویلعی).(1)

افتخار همراهی

پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: دو ملک (موکل بر) علی علیه السلام افتخار می کنند بر سایر ملائکه به جهت اینکه با علی علیه السلام هستند؛ زیرا هیچ گاه با عملی از او که موجب غضب خداوند باشد بالا نرفته اند.(2)

متقی می گوید: از ابن عباس روایت شده که گفت: عمر بن خطاب گفت: دست از علی بن ابی طالب و بدگویی او بردارید، که من از رسول خدا شنیدم می فرمود: در علی سه خصلت است که اگر یکی از آنها در من بود از تمامی آنچه آفتاب بر آن می تابد محبوب تر بود، در این حال من و ابوبکر

1- 91. مجمع الزاوائد، هیثمی، ج 9، ص 121.
2- 92. اثبات الهداه، ج 4، باب عشر، ص 50؛ شرح الأخبار، القاضی المغربی، ج 2، ص 545؛ عن الخطیب البغدادی، ج 14، ص 49؛ الخوارزمی فی مقتل الحسین، ص 37؛ و عنه رواه ابن المغازلی فی مناقبه، ص 325، ح 372؛ و عن النسائی فی الخصائص، ص 39؛ و الطبری فی تفسیره، ج 28، ص 14؛ و ابن کثیر فی تفسیره، ج 4، ص 326.

و ابوعبیده جراح و چند نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله جمع بودیم و رسول خداصلی الله علیه وآله تکیه بر علی داشت وقتی سخنش بدین جا انجامید دست خود را به شانه علی زد و فرمود: تو یا علی اولین کسی هستی که ایمان آورده و اسلام پذیرفتی، آنگاه فرمود: تو از من به منزله هارون از موسایی، دروغ می گوید کسی که ادّعا می کند مرا دوست دارد و تو را دشمن می دارد، (متقی می گوید): این حدیث را حسن بن بدر در کتاب «ما رواه الخفاء» و حاکم در کتاب «الکنی» و شیرازی در «الالقاب» و ابن النجار روایت کرده اند.(1)

متقی(2) هم همین را به طریقی دیگر و با مختصر اختلافی آورده و در آخر آن ندارد که فرمود: (دروغ می گوید: کسی که ...الخ) بعد می گوید: این را ابن النجار آورده و نیز محب طبری آن را آورده، و در آخر آن نیز جمله نامبرده نیامده و طبری گفته این را ابن السمان روایت کرده است.(3)

متقی می گوید: از سعد روایت کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که به علی می فرمود: سه خصلت است که اگر یکی از آنها را می داشتم از همه دنیا و هرچه در آن است بیشتر دوست می داشتم. شنیدم که می فرمود: تو از من چون هارونی از موسی جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و شنید که می فرمود فردا پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند او مردی است که هرگز از

1- 93. کنزالعمال، متقی، ج 6، ص 395.
2- 94. کنز العمال، متقی، ص 395.
3- 95. ریاض النضره، محب طبری، ج 2، ص 163 و 175.

میدان فرار نمی کند و شنیدم که می فرمود: هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست، متقی می گوید این حدیث را ابن جریر روایت کرده است.(1)

متقی از عامر بن سعد روایت کرده که گفت رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: سه خصلت است که اگر یکی از آنها را می داشتم از هر نعمت فریبنده دوست ترش می داشتم.

اول اینکه وحی به رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد پس علی و فاطمه و دو فرزند او را خواند و زیر پتوی خود جای داده گفت: بارالها! اینانند اهل من و اهل بیت من.

دوم اینکه در یکی از جنگ ها که او را با خود نبرد بلکه جانشین خود کرد، و او عرضه داشت یا رسول اللّه! مرا با زنان و کودکان گذاشتی؟ به او فرمود: آیا راضی نیستی که از من به منزله هارون باشی از موسی، جز اینکه نبوتی بعد از من نخواهد بود.

سوم اینکه در روز خیبر فرمود: به زودی پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول او را دوست می دارند و خدای تعالی خیبر را به دست او فتح می کند همه مهاجرین گردن کشیدند تا شاید رسول خدا ایشان را ببیند؟ باشد که رایت را به ایشان بدهد ولی به کسی نداد پرسید علی کجاست؟ گفتند: او درد چشم کرده فرمود: صدایش بزنید، رفتند صدایش زدند، پس آب دهان در

1- 96. کنز العمال، متقی، ج 6، ص 405.

دیدگانش انداخت و خدا خیبر را به دست او فتح کرد، صاحب کنز می گوید: ابن نجار این را آورده.(1)

بر این باوریم که عرضه درست، کارشناسانه، منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی، جهانخواری و فرهنگ های ضد اخلاقی و انسانیت را در آستانه عصر ظهور، تشنه حکومت جهانی امام عصرعلیه السلام که نه تنها موعود مسلمانان بلکه موعود همه ادیان است بسازد.

و امّا این بزرگ مرد ناشناخته، به والاترین خاندان ها و پاکیزه ترین تبارها وابسته بود. پدر بزرگوارش ابوطالب، بزرگ مرد قریش و جدّش عبدالمطلب امیر مکّه و سرور بطحا و پیش از آن نیز از سران و بزرگان بنی هاشم به شمار می رفت.(2)

آری این بزرگ مرد؛ یعنی امام علی علیه السلام از نزدیک ترین خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه وآله، پسر عمو و داماد و محبوب ترین افراد خاندان او تلقی

1- 97. کنزالعمال، متقی، ج 6، ص 405.
2- 98. مقدمه نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 3.

می شد. کاتب وحی و از همه به فصاحت و بلاغت رسول خداصلی الله علیه وآله نزدیک تر بود و گفتار و سخنان پرمعنای حضرتش را بیش از دیگران در اختیار داشت.

پیش از آنکه رسوم جاهلی به قلبش راه یابد، یا عقل و خردش به شرک آلوده گردد، به دست رسول خداصلی الله علیه وآله اسلام آورد و از ابتدای جوانی در آمد و شدها، جنگ و نبرد، صلح و آرامش در رکاب آن حضرت حضور داشت؛ به گونه ای که به اخلاق و صفات آن بزرگوار آراسته شد، دین را از او فرا گرفت و بدانچه جبرئیل بر او نازل کرد پی برد.

امام علی علیه السلام آشناترین یاران پیامبرصلی الله علیه وآله به احکام دین و سرآمد آنان در قضاوت و دلاوری بود و در حفظ و حراست از دین، برتر از دیگران بود و در تبلیغ رسالت بیش از همه کوشید. نظرش از همه دقیق تر و عین حقیقت بود. تا آنجا که عُمر خلیفه دوّم در حقّ او گفت: «خداوند هیچ گاه مرا در مسأله دشواری که ابوالحسن در کنارم نباشد گرفتار نسازد».(1)

یا امیرالمؤمنین روحی فداک

چه ناممکن است از تو سخن گفتن و دریایی بیکران را به پیمانه ای ناچیز و حقیر سنجیدن!

ص:45

1- 99. مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 36؛ کنز العمال، ج 5، ص 832؛ فیض القدیر شرح جامع الصغیر {المناوی}، ج 4، ص 470؛ أنساب الأشراف للبلاذری، ص 100.

چه دشوار است بر چکاد بلند و دست نیافتنی صفات و کمالات تو نگریستن، که خود فرمودی: «ینحدر عنی السیل ولا یرقی إلیّ الطّیر»؛(1) سیلاب های خروشان از چکاد رفیع وجودم فرو می ریزند و هیچ سیمرغ همایون بالی را نرسد که به فراز آن به پرواز درآید.

بر من خُرده مگیر که چگونه جرأت کرده ام در این وادی سخت گام نهم، به خدا سوگند چنان مأنوسی که از جانم تو را به خود نزدیک تر می یابم و چنان در اوجی که هرگز؛ حتی اگر روحی به بلندای آسمان داشته باشم.

یا علی! چگونه چنین نباشد؛ حال آنکه تو مظهر اسماء و صفات الهی هستی، بلکه تو خود، اسم اعظم خدایی.

آیا نه آن است که گفته اند: اسم بر مسمّی دلالت می کند و هرچه دلالتش بیشتر باشد، بزرگ تر و برتر از دیگر اسم هاست. به راستی سوگند تو پس از رسول خداصلی الله علیه وآله برترین اسم خداوند و بالاترین و بهترین دلیل بر ذات مبارک و مقدّس اویی.

ای امیر همه خوبی ها! به حقیقت سوگند، محبّت تو با گوشت و پوست و استخوانمان چنان آمیخته که گویی طینت ما را با آب مهر تو سرشته اند و به پیمانه زده اند، از این روست که جرأت ورزیده ایم تا درباره تو سخنی ساز کنیم و این وادی دشوار را چند گامی آغاز.

1- 100. نهج البلاغه، خطبه 3، {شقشقیه}.

مولای پارسایان! از کدام صفت تو باید شروع کرد و در کدام ویژگی تو باید سخن را به پایان برد؟ تو را که چون معنای نقطه مطلقی و آغاز تو فرجام و پایان تو، آغازی دیگر است، تو را تجلّی و مظهر و نمادی روشن از آیه «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن» هستی.

یا امیرالمؤمنین! کوردلان، قشر پرستان و خورشید ستیزان، حقّ تو را ضایع کردند و بر تو و بشریت ستم راندند و غالیان نیز چون خدا را نشناختند، به خطا، خدایت خواندند و هر یک چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند.

تو باید خودت، خودت را بسرایی و بشناسانی وگرنه کدام دیده، تاب دیدن انوار مشعشع خورشید وجود تو را دارد؟ و کدام مور می تواند بر تکّه برگی، اقیانوسی را بپیماید؟

خِرَد، خوارتر از آن است که در عرصه کمالات تو دست به چوگان تبیین یازد و دانش، بی مایه تر از آنکه در وادی عشق تو سخن پردازد، تو را که معلّم جبرئیل امینی، آن بزرگِ فرشتگان خداوند و امیر حریم ملکوت.

شگفتا! در آسمان، معلم جبرئیلی و در زمین، به معلمی تو برای انسان های عادی به سختی اعتراف می کنند!

شگفتی من بیشتر از آن است که چگونه خداوند، چنان روح عظیمی را در قالبی بشری گنجانده است؟!

ص:47

به راستی آن کیست که از دریچه چشمان مهربانت به بیرون می نگرد؟ همه وجودمان به فدای یک نگاه تو باد ای سلیمان هستی، ای جانشین خداوند در گستره گیتی، ای خلیفه اللَّه! بر ما بنگر، بر این عاشقان وادی عشقت.

مولای ما! گفته اند و به حقیقت سخن رانده اند که تنها مولود کعبه تویی و هیچ کس جز تو در آن خانه عتیق خداوند، چشم به جهان خاکی نگشوده است. این را قبول داریم امّا یقین داریم که کعبه از تو شرافت یافته نه تو از آن؛ زیرا تو محبوب ترین مخلوق پس از رسول خداصلی الله علیه وآله نزد خداوندی.

مولای ما! تو از لحظه تولد، امامی؛ همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از لحظه تولد، نبی است، و البته رسول نیست مگر پس از بعثت، و همان گونه که عیسی بن مریم علیه السلام از لحظه تولد، پیامبر بود، مگر کتاب خدا بر این باور مُهر صحت ننهاده است؟ آنجا که می فرماید: «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا»؛(1) من بنده خداوندم، به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و چه زیباست که مسیح علیه السلام می فرماید: مرا پیامبر قرار داده است «و جعلنی نبیّاً» نه آنکه با کوشش و تلاش به پیامبری و عصمت رسیده باشم. این پاسخی روشن است بر یاوه سرایی آنان که می گویند: انبیاء و خلفای الهی با تلاش و کوشش، به عصمت و مقام بلند نبوّت رسیده اند.

ص:48

1- 101. سوره مریم، 30.

البته معصومین هم در ظرفیت خود، که از حدّ تصور خلق، خارج است، امتحان می دهند و آزمایش می شوند و به درجات بالاتر می روند امّا اصل عصمت و نبوّت و خلیفه اللّه بودن آنها از جانب الهی و به صورت یک موهبت است.

تو پیش از آمدن در این خاکدان، به صورت نور بودی و برگرد عرش خداوند به تسبیح او مشغول، و آنگاه که مشیّت ازلی پروردگار بر آن قرار گرفت که ما خاکیان را به قدوم قدوه افلاکیان مشرف گرداند، تو را در این قامت بشری فرود آورد.(1)

مولای ما! غبطه می بریم به هرچیز و همه چیز که با تو به گونه ای در تماس بوده اند؛

خوشا آنان که در کنار تو بوده اند و تو را شناخته اند و قدر تو را دانسته اند.

حتی خوشا به آن سنگ ها که بر آنها گام نهاده ای!

خوشا به آن آبها که بر دستان مبارکت بوسه زده اند!

خوشا به آن درختان که بر وجود نازنین تو سایه افکنده اند!

خوشا به تهامه و حجاز، خوشا به هر ریگ، هر سنگ، هر صخره، هر کوه و یا هر دشت گسترده و باز خوشا به هر چیز که تو را دیده؛ اگر چه تو را نشناخته باشد.

1- 102. زیارت جامعه کبیره: «خلقکم اللّه انواراً فجعلکم بعرشه محدقین حتی منَّ علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن اللّه أن ترفع و یذکر فیها اسمه: خداوند شما - محمّد و آل محمّد - را به صورت انواری خلق کرد و در اطراف عرش خود قرار داد تا آنکه بر ما {مردم} منت نهاد و شما را در خانه هایی اجازه فرمود تا رفیع باشند و نام مقدسش در آنها برده شود، قرار داد. ینابیع الموده للقندوزی، ج 1، ص 45 عن المناقب، ج 7: «... خلق أهل بیتی من نوری...».

به جز مکتب «ماتریالیسم» که اصولاً از انسان تعریف دیگری دارد، عموم مکاتب بشری مانند «بودا»، «یوگا»، «بهاکتی» از هند باستان و «لائوسته»، «کنفوسیوس» از چین، «افلاطون و ارسطو» از یونان باستان، و «اپیکور»، «رواقیون» از یونان و روم، تا «اومانیسم» و «اگزیستانسیالیم» اعتراف دارند که کمال انسان در ورای «خور و خواب و خشم و شهوت» است، و از همه بالاتر در منظر ادیان الهی به ویژه اسلام، کمال آدمی از این زاویه نگریسته می شود.

1- تقوی «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَیکُمْ»(1)

حاکمیت هدایت و فرمان الهی در وجود آدمی که گفتار و کردار نیکو، خدمتگزاری و خیررسانی، راستی و دوستی، بلندنظری و آینده نگری را در پی دارد.

2- علم «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ».(2)

آگاهی و دانش از علوم و معارف سعادت بخش و راه گشاست.

3- جهاد «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً».(3)

دفاع پاکی و عزّت و شرافت و ایستادگی در برابر باطل، ظلم و فساد.

محصول این سه رکن، ایجاد جامعه انسانی بدون تقوا، علم و جهاد هرگز تحقق نخواهد یافت.

1- 103. سوره حجرات، 13.
2- 104. سوره زمر، 9.
3- 105. سوره نساء، 95.

البته کمال انسانی دارای مراتب و درجات مختلف است و افرادی بالنسبه از آن برخوردار بوده اند، ولی آنچه مهم و مورد نظر است انسان هایی هستند که به اوج این کمال دست یافته و در قله آن قرار گرفته اند، و در نتیجه الگو و مربی انسان ها در راه رسیدن به کمال می باشند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمونه عالی انسان کامل است که در آن سه ویژگی (تقوی، علم و جهاد) سرآمد روزگار بود، و در طول عمر پربرکت خود به ویژه دوران زمامداری آن را به اوج خود رساند به طوری که محصول آن یعنی عدالت اجتماعی در تاریخ ضرب المثل شد.

امّا از نظر علم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره علم امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب مهمی ایراد فرمودند؛ مانند:

«أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها»؛(1) من شهر علمم و علی باب آن است.

«أعلم أمّتِی بِالسنّه والقضآء بعدِی علی بن أبی طالب»؛(2) داناترین اُمّتم به سنّت و قضاوت پس از من، علی بن ابی طالب است.

ص:51

1- 106. الخصال، ج 2، ص 574، المستدرک، للنیسابوری، ج 3، ص 136؛ مجمع الزوائد، للهیثمی، ج 9، ص 114، المعجم الکبیر الطبرانی، ج 11، ص 55 الإستیعاب لابن عبدالبر، ج 3،ص 1102؛ الجامع الصغیر، السیوطی، ج 1، ص 415؛ کنزالعمّال للهندی، ج 13، ص 148.
2- 107. الإستیعاب، هامش الإصابه، ج 3، ص 40؛ شرح احقاق الحق، ج 4، ص 334، عن ابن بطه العکبری فی کتاب الابانه الاکبر و عن المقاصد الحسنه للسخاوی، ص 72 عن شرح السنه و المصابیح عن ابن عمر «اقضی أمّتی علی بن ابی طالب».

«إِنّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله علّمنِی ألف باب من العلم یفتح کل باب ألف باب ولم یعلِّم ذلک أحداً غیری»؛(1) رسول خداصلی الله علیه وآله هزار در از دانش را من آموخت که هر دری هزار در را می گشاید و به هیچ کس جز من آن را نیاموخت.

ابن عباس می گوید: «و ما علمی و علم أصحاب محمّدصلی الله علیه وآله فِی علم علی إلا کقطره فی سبعه اَبحر»؛(2) دانش من و دانش یاران پیامبر در مقابل دانش علی علیه السلام مانند قطره در برابر هفت دریاست.

و امّا از نظر تقوا، که حضرتش مولای متقیان است و نمونه کامل اوصاف اهل تقوا در خطبه همام آمده که مصداق اتم آن به شهادت تاریخ، زندگی و روش خود آن حضرت است.

از عمر بن عبدالعزیز نقل است که می گفت: پس از رسول خداصلی الله علیه وآله زاهدتر از علی علیه السلام در بین اصحاب نیافتم.

در اشعاری که حافظ ابوالمؤید محمّد البکری مکی حنفی (م 568) درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام سروده، به زهد و تقوای امام بارها اشاره

1- 108. الإستیعاب، هامش الإصابه، ج 3، ص 40؛ تاریخ الإسلام، ج 11، ص 224؛ اعلام الوری للطبرسی، ج 1، ص 267؛ مطالب السؤول محمّد الشافعی، ص 160؛ ینابیع الموده للقندوزری، ج 1، ص 219.
2- 109. سعد السعد، ابن طاووس، ص 286؛ الصراط المستقیم، ج 1، ص 226.

کرده است که ترجمه بعضی از آنها آورده می شود:

- در حقیقت علی علیه السلام است که بر بلندای کمالات انسانیت اوج گرفته است. او برای رضای خدا با هواهای نفسانی خود مبارزه کرد.

- لباس درشت و موئین و کهنه به تن می کرد، در حالی که کلید خزائن اسلام در دستش بود و درون بیت المال، مالامال از اموال و درهم و دینار بود.

- امام علی علیه السلام رهبر آزادگان، مجموعه صفاتی که در دیگر یاران پیامبرصلی الله علیه وآله نبود، علی علیه السلام همه آنها را در خود سرشته بود.

- آنچه را که علی علیه السلام در وجودش گرد آورده بود همه آنها ستوده و گزیده و فضیلت بود در هیچ یک از مردم وجود نداشت.(1)

هارون بن عنتره از پدرش نقل می کند که در «خَوَرنَقْ»(2) بر امام وارد شدم، لباس کهنه ای در برداشت و از سرما می لرزید، عرض کردم: ای امیرمؤمنان! خداوند در این مال برای تو و خانواده ات هم مانند دیگر مسلمانان سهمی قرارداده؛ ولی شما این گونه با خودت به سختی رفتار می کنی.

امام در پاسخ فرمود: «من از اموال شما (بیت المال) هیچ چیز برداشت نکردم و این دو جامه کهنه هم همان است که از منزلم در مدینه با آن بیرون آمدم و دیگر جز آن ندارم».(3)

1- 110. مناقب خوارزمی، فصل 27.
2- 111. نام محلی در کوفه.
3- 112. بحارالانوار، ج 40، ص 334؛ أعیان الشیعه، ج 1، ص 403؛ سبل الهدی و الرشاد الصالحی الشامی، ج 11، ص 301.

حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام فرمود: «ولقد ولّی خمس سنین و ما وضع آجره علی آجره ولا لبنه علی لبنه و لا أقطع قطعیاً ولا أورث بیضاءً و لاحمراء»؛(1)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پنج سال حکومت کرد؛ ولی نه آجری روی آجری و نه خشتی روی خشتی گذاشت و نه زمینی و ملکی را برای خود برداشت و نه طلا و نقره ای به ارث گذاشت.

آن حضرت به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشت:

«أَلَا وَ إِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، یَقْتَدِی بِهِ وَ یَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَی مِنْ دُنْیَاهُ بِطِمْرَیْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ. أَلَا وَإِنَّکُمْ لَاتَقْدِرُونَ عَلَی ذلِکَ، وَلکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّهٍ وَسَدَادٍ. فَوَ اللّهِ مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیَاکُمْ تِبْراً، وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً»؛(2)

آگاه باش که هر رهبری را راهبری است که بدو اقتدا کند... هان! که پیشوای شما از دنیا به دو جامه کهنه بسنده کرده است، و از غذاها به دو قرص نان، بدانید که شما هرگز توان آن را ندارید، لکن با پارسایی و تلاش و عفت و راستی و درستی مرا یاری کنید و به خدا سوگند از دنیاتان سیم و زری نیندوختم و از ثروت های آن مالی ذخیره نکردم و برای کهنه جامه ام شور و اشوری فراهم نساختم.

1- 113. بحارالانوار، ج 4، ص 322؛ ورضه الواعظین الفتال النیسابوری، ص 117؛ المناقب، ج 2، ص 95.
2- 114. نهج البلاغه، خطبه امام عی، ج 3.

و امّا بالاترین جهاد که باید آن را «جهاد اعظم» نامید، جهاد بیست و پنج ساله آن حضرت پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله با دنیا پرستان و جاه طلبان در لباس اسلام و پوشش مسلمانی و صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود که هدفشان بازگرداندن جاهلیت و ریشه کن کردن اسلام بود و بالطبع مردم تازه مسلمان که هنوز نهال اسلام و توحید در سرزمین وجودشان ریشه نگرفته و در عمق جانشان ننشسته بود، با تنش و چالش در مظهر آن که خلافت باشد از اصل اسلام دست می شستند و به جاهلیت باز می گشتند.

لذا امیرمؤمنان علیه السلام به خاطر حفظ اسلام و مصلحت مسلمین، نه تنها با خلفاء درگیر نشد و سکوت کرد؛ بلکه آنچه از خیرخواهی و ارشاد که لازم بود مضایقه نفرمود.

این صبر و سکوت از دو جهت سنگین و شکننده بود: یکی آنکه امام علیه السلام خلأ عظیم شرایط رهبری را در پوشش لباس خلافت می دید و خطر آنها را که مدعی ادامه رسالت نبوی در سیر انسان و جامعه به کمال مطلوب بود احساس می کرد، و دیگر آنکه شرایط کامل رهبری که در رأس آن فرمان خداوند و تعیین و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در موارد متعدد، من جمله در غدیر بود را در خود می دید و آن را مسؤولیتی الهی و وظیفه ای شرعی

می دانست، ولی متأسفانه دست هایش بسته بود و جامعه که در قفس تهدید و تطمیع افتاده و فضای توطئه و جو مسموم نفاق حاکم گردیده بود، زمینه و آمادگی را به کلی منتفی ساخته بود.

با توجّه به این موقعیت و تضاد که هر دو سوی آن دربردارنده ضررها و خطرهای زیادی بود، دورنمای آن جهاد عظیم ترسیم می گردد. اگر غیر از امام علی علیه السلام هرکس دیگر بود اساس اسلام متزلزل و نابود می شد، این جهاد اعظم امام بود که در سایه عنایات الهی توانست کشتی متلاطم اسلام را به ساحل نجات برساند و زمینه ای فراهم سازد که امروز در دنیا بیش از یک میلیارد و نیم مسلمان جبهه گسترده و نیرومندی را تشکیل داده است.

راستی چه شرایط سخت و جانکاهی را به وجود آورده بودند که امام با علم و تقوا و جهاد بی نظیر خود دست روی دست گذاشت و صبر و سکوت پیشه کرد آنجا که خود می فرماید:

«وطفقت ارتئی بین أَن اصول بید جذّاء أو اصبر علی طخیه عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر».(1)

آن جهادی که دشمن کافر و بت پرست رویاروی اسلام ایستاده است در مقایسه با دشمنی که لباس اسلام در بر کرده و عنوان صحابی رسول خدا را یدک می کشند بسیار ساده و راحت است، سنگینی این جهاد عظیم (صبر

1- 115. مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 48؛ بحارالأنوار، ج 29، ص 497.

و سکوت) از این جمله امام به خوبی روشن می شود:

«فرأیت أنّ الصبر أحجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی»؛ (1)

پس صبر را عاقلانه تر یافتم لذا صبر کردم، امّا چه صبری همچون خار در چشم و استخوان در گلو.

پیمان امیرالمؤمنین علیه السلام با مسیحیان

توضیح

عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام و علمای نصارا که به سال چهلم هجری در دیر حِزقیل نبی ذی الکفل علیه السلام نوشته شده، یکی از اسناد ارزشمند تاریخ شیعه به شمار می رود که حاوی فرمان علی علیه السلام به مسلمین در خصوص نوع رفتار آنها با مسیحیان است.

این عهدنامه سندی است که زوایا و ابعاد شخصیت سیاسی و اجتماعی امیرمؤمنان علیه السلام را بر ما نمایان می سازد.

گفتمان میان قومیت ها و ادیان مختلف و تضارب آراء میان ملّت ها، مهم ترین پیامی است که امیر کوفه با صدور این فرمان به پیروان خود می دهد. رونوشت عهدنامه مزبور متعلق به سال 445 هجری است که دوران صفویه از سوی عثمانیان به پادشاهان صفوی اهداء شد و به امیران منتقل گردید و سپس به زبان ترکی ترجمه شد.

1- 116. المسترشد، طبری، هامش 2، ص 456، الجمل، شیخ مفید، ص 92؛ بحارالأنوار، ج 29، ص 498.

این اثر تاریخی ارزشمند در حال حاضر در کاخ موزه چهل ستون اصفهان نگهداری می شود و اخیراً متن آن با دقت در خط آن به وسیله سازمان میراث فرهنگی کشور به فارسی و انگلیسی نیز ترجمه شده است. آنچه در پی می آید ترجمه فارسی عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان است:

متن پیمان نامه

عهدنامه حضرت علی علیه السلام با مسیحیان در دیر حِزقیل نبی ذی الکفل علیه السلام نوشته شده است.

گروهی از علمای نصارا و همچنین اهل تقوا و دوستی از جمله عاقب، السید، عبدالیشوع، ابن الحجن، ابراهیم الراهب، عیسی اسقف و چهل تن از بزرگان نصارا و کسانی که نسبت به رعایت عهدنامه و شناخت حقّ به من، تمایل داشتند و پیمان های مرا حفظ و حقوق مرا رعایت کردند و فرستادگان ما را در مرزها یاری نمودند، اهل ذمه به شمار می آیند و امنیت، دوستی، وفا و عهد و پیمانی که با مسلمانان شرق و غرب داشته ام شامل حالشان خواهد بود. تا زمانی که زنده ام و پس از مرگ من تا روز قیامت که دین اسلام پابرجاست و دعوت به ایمان، ظاهر و آشکار است و تا ابدالدهر این عهد و پیمان بر تمام والیان و سلاطین و سایر مسلمانان الزام آور است. بر هیچکس روا نیست این پیمان را بشکند و آنرا با اضافه و کم کردن دگرگون سازد؛ زیرا افزودن بر آن، عهد و پیمان مرا خدشه دار

و کاستن آن غرض های مرا نقض می کند. به این دلیل است که تغییر این عهدنامه موجب خیانت نسبت به آنچه با خود عهد بسته ام می شود. از پیروان من هر کس با من مخالفت کند، پیمان خداوند را نقض کرده و از فرمان خداوند متعال روی برتافته است و حجت خدا به ضرر و زیان او خواهد بود.

سیّد، اسقف، دیگران و بزرگان نصارا از من خواستند این نوشته برای همه مسیحیان، به عنوان عهد و میثاق باشد، براساس این نامه به نصارا که در سایه اسلام زندگی می کنند، امان داده خواهد شد. این پیمان، پیمان کافی و ابدی است نسبت به عهدی که با آنها بسته ام وفا نمایند و من با رضایت خاطر این درخواست را اجابت نمودم تا کار پسندیده ای برای آنان انجام دهم. از سوی من و مسلمانان به آنها آزاری نرسد و این پیمان به عنوان پیمانی قابل اجرا و امان نامه ای معتبر میان مردم باشد، که تمام مسلمانان به آن عمل کنند و مؤمنان به آن پایبند باشند.

برای نوشتن این نامه، بزرگان مسلمان و بهترین یاران خویش را حاضر نمودم و برای مسیحیان شروطی گذاشتم که برای نسل های بعدی ایشان نیز باقی خواهد ماند.

چنانچه کسی پیمان را نقض کند، سلطان باشد یا غیر سلطان، بر حاکم واجب است که فرمان مرا در مورد او اجرا نماید تا وفای به عهد و رعایت پیمان،امری عملی گردد. و اهل ذمه به آن پناه برند. پیمانی که با خود بسته ام

برای آن است که هیچکس برای مخالفت با این پیمان و با مسلمانان بهانه ای نداشته باشد و بر مسلمانان لازم است پیمان مرا برای مسیحیان کامل کنند، نصارا نسبت به آن وفادار باشند، یاران من با آنها به نیکی رفتار کنند و در خیر آن به عنوان پاداش، شریک باشند.

و کسی که این پیمان را اجابت کند، کمک و یار من در راه دعوت به اسلام و مایه خشم و غضب شکاکان و دروغ پردازان است و بهانه ای برای مسیحیان علیه کسی که دین اسلام را پذیرفته است نباشد. این عهدنامه به کارهای نیک و مکارم اخلاق دعوت و از بدی نهی می نماید و به پیروی از حقّ و حقیقت توصیه کرده است و راستی و درستی را فرمان می دهد. به همین جهت، نخست آن را با تعهد خود آغاز نمودم و آن را نصارا از من و از تمام پیروان من خواسته اند «لذا من پیمان و میثاق خدا و همه پیامبران و خاتم رسل را بر این گواه می گیرم و بر این اساس رعایت آنها و حفظ ایشان از هر بدی بر من واجب است و اینکه هیچ آزاری به آنها نرسد، مگر آن که آزار به من و به یاران من که مدافع اسلام هستند برسد و اینکه من آن مقرری را که مردم جنگ جوی نصارا موظف به پرداخت آن هستند بر آنها ببخشم.»

امّا هیچ یک از مسیحیان در برابر آن اکراه و اجباری ندارند و همچنین هیچ اسقفی را از اسقف بودن و هیچ نصرانی را از نصرانی بودن و هیچ زاهدی را از زاهد بودنش تغییر ندهند و هیچ مسافری را از سیر و سیاحت

باز ندارند و هیچ یک از بناها و خانه های آنها را خراب نکنند و مسلمانان برای بنای مساجد و خانه های خویش از آن بناها و دیرها استفاده ننمایند و نواختن ناقوسها را تعطیل نکنند.

این نامه ای علنی و دستور کار آنان است. من کسانی را که به اسلام پایبند هستند به این منشور دعوت می کنم. هرکس این عهدنامه را نقض کند مستحقق اهانت و نفرین است. خواه سلطان باشد یا غیر سلطان، از مسلمین و مؤمنین باشد یا نباشد. اجازه نمی دهم هیچ نصرانی را مجبور به قبول اسلام نمایند. باید مسیحیان را زیر بال های رحمت و محبت خویش قرار دهند و بدی ها را از ایشان و در هر کجا که باشند، دفع نمایند و مسیحیان حقّ دارند هزینه عبادتگاه های و تعمیر دیرها و صومعه ها و آنچه را عقاید و دین آنها ایجاد می کند، تأمین نمایند و وظیفه مسلمانان است از خون و جان و مال آنها حراست و به آنها کمک کنند. کمک مسلمانان در اصلاح امور مسیحیان به عنوان ذمه بر ایشان واجب نیست. بلکه هبه است. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نگاهبانی و رعایت این عهدنامه را تا روز قیامت و تا پایان دنیا بر خود و مسلمانان ذمّه گرفته است.

این عهدنامه را هشام بن عتبه ابی وقاص در حضور حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته و آن را در حزقیل ذی الکفل علیه السلام در ماه صفر سال چهلم هجری قرار داده است.

ص:61

صفات برجسته دانش و تقوا و جهاد، آن هم در سطح عالی و منحصر به فرد در وجود امیرالمؤمنین، او را نماد انسان کامل به دنیا معرفی کرده است.

این صفات و خصوصیات است که شرایط رهبری و امامت را در او به وجود آورده و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به فرمان خدا و براساس این ویژگی ها او را به امامت پس از خود منصوب فرمود؛ زیرا تحقق جامعه برتر انسانی و عدالت اجتماعی بدون رهبری انسانی که در علم و تقوا و جهاد سرآمد باشد، عملی نیست. لذا در دوران کوتاه خلافت پنج ساله امام با همه درگیری ها و تحمل سه جنگ خانمان برانداز، آن حضرت موفق شد در کوفه که در واقع می توان گفت پرجمعیت ترین شهرها و مرکز خلافت بود، این عدالت و رفاه عمومی را فراهم سازد و قطعاً به سایر شهرها هم کشیده شده بود.

در کتاب فضائل احمد از امام نقل شده است که: «ما اصبح بالکوفه احد إلا ناعماً إنّ ادناهم منزله لیأکل البر و یجلس فی الظل و شرب من ماء الفرات».(1)

در کوفه همه در رفاه و آسایش زندگی می کنند و کمترینشان از نظر زندگی کسانی هستند که تغذیه سالم و خوراک گندم دارند و از سرپناه و آب آشامیدنی سالم فرات برخوردارند.

1- 117. بحارالأنوار، ج 40، ص 327؛ المستدرک، الحاکم النسابوری، ج 2،ص 445؛ کنزالعمّال، ج 2، ص 555.

و از همین جاست که علّت پذیرفتن خلافت ظاهری را تحقق عدالت اجتماعی و گرفتن حقّ مستضعفان و محرومان از چپاولگران و غارتگران اعلام فرمود:

«... لولا حضور الحاضر وقیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ اللّٰه علی العماء ان لایقاروا علی کظه ظالم ولاشعب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها...». (1)

«سوگند به شکافنده بذر و آفریننده جان! اگر نبود حضور فشرده مردم برای بیعت و عهدی که خدای از عالمان گرفته است که بر شکمبارگی ستمگر و محرومیت ستمدیده «صحّه» نگذارند، حتماً افسار خلافت را رها می کردم و هرگز زیر بار مسؤولیت نمی رفتم...».

و پس از پذیرفتن خلافت بدون معطّلی اعلام فرمود اموال عمومی که بی جا و از روی بذل و بخشش های بی مورد و غصبی بوده باید به بیت المال برگردد.

«و اللّٰه لو وجدته قد تزوج به النسا، وملک به الاما، لرددته فإن فی العدل سعه ومن ضاق علیه العدل، فالجور علیه أضیق»؛ (2)

«به خدا سوگند اگر این املاک، کابین همسران و بهای کنیزکان هم گشته باشد آن رابه بیت المال بر می گردانم که در عدالت گشایش است و آن کس که «داد» بر او سخت آید از «بیداد» به فریاد آید.

1- 118. نهج البلاغه، ص 136، خطبه شقشقیه، الآمالی الشیخ الطوسی، ص 374؛ ینابیع الموده، القندوزی، ص 143؛ تجهیز الجیشی للدهلوی، ص 187 مخطوط.
2- 119. نهج البلاغه، ج 3، ص 4، خطبه 15؛ المناقب ابن شهر آشوب،ج 1، ص 377؛ بحارالأنوار، ج 41، ص 116، ج 97، ص 59.

و بر قاضی خود سخت می تازد که چرا خانه را به این قیمت (80 دینار) تهیه کرده ای.

«... فانظر یا شریح! لا تکون ابتعت هذه الدار من غیر مالک او نقدت الثمن من غیر حلالک فإذا أنت قد خسرت دار الدنیا و دار الآخره أما أنک لو کنت أتیتنی عند شرائک ما اشتریت لکتبت لک کتاباً علی هذه النسخه فلم ترغب فی شراء هذه الدار بدرهم فما فوق»؛(1)

ای شریح! مباد که این خانه را از مال دیگران فرا چنگ آورده باشی، یا پول آن را غیر حلال فراهم آمده باشی که دنیا و آخرت خویش را تباه کرده ای. اگر آنگاه که آهنگ خرید خانه را داشتی نزدم می آمدی، سندی برای تو می نوشتم که هرگز میل خرید این خانه را به یک درهم یا بیشتر نمی کردی؟!

و یا وقتی برادرش عقیل، اضافه بر سهمیه و حقوقش از بیت المال می خواست، امام با او قاطعانه برخورد کرد و پس از آنکه آهن گداخته ای را به او نزدیک نمود و فریادش بلند شد، چنین فرمود:

«ثکلتک الثواکل یا عقیل! اتئنّ من حدیده أحماها انسانها لمدعبه و تجرنی إلی نار سجرها جبارها من غضبه؟ أتئن من الاذی ولا أئنّ من لظی؟»؛

1- 120. نهج البلاغه، نامه 3؛ بحارالأنوار، ج 33، ص 485 / ج 41، ص 155.

«ای عقیل! سوگواران به سوگ تو نشینند! چگونه از آهنی که انسانی به بازیچه آن را گداخته است به فریاد می آیی و ناله سر می دهی ولی مرا به آتشی می کشانی که خدای جبار از غضبش برافروخته است؟ آیا تو از آزاری به فریاد می آیی ولی من از آتش دوزخ به فریاد نیایم؟!»

«و از این شگفت تر آنکه شب هنگام کوبنده ای در خانه ام را کوبید و در ظرفی سربسته حلوایی آورده بود پس بدو گفتم آیا این به خاطر پیوند خویشاوندی است یا زکات است و یا صدقه؟ که این دو بر ما خاندان پیامبر حرام است. گفت هیچ کدام امّا هدیه است، آنگاه گفتم گریه کنندگان بر تو بگریند آیا آمده ای تا از دین خدا مرا بفریبی، به خدا سوگند اگر هفت اقلیم زمین را با آنچه در آسمان هاست به من بخشند تا پوست جوی را به گناه از موری بگیرم هرگز نگیرم». (1)

در اینجا مناسب است کلام بوعلی سینا در الهیات شفا آورده شود:

«رؤوس هذه الفضائل عفه و حکمه شجاعه و مجموعها العداله و هی خارجه عن الفضیله النظریه، و من اجتمعت له معها الحکمه النظریه فقد سعد و من فاز مع ذلک بالخواص النبویه کاد أن یصیر ربّاً انسانیاً و کاد أن تحل عبادته بعدالته تعالی و هو سلطان العالم الارضی و خلیفه اللّٰه فیه»؛ (2)

1- 121. نهج البلاغه، خطبه 15؛ بحارالأنوار، ج 40، ص 347 / ج 72، ص 360؛ ینابیع الموده للقندوزی، ج، ص 442.
2- 122. شرح الاسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری، ج 2، ص 72.

نکته ای که از این کلمات دریافت می شود این است که انسانی در اوج حکمت نظری و عملی است و از سویی در رابطه ویژه با پیامبر است، همان انسان کامل و حجت الهی در زمین است که باید گفت مقصود از خلقت منحصر در این انسان کامل است و سایر موجودات و مخلوقات، طفیلی وجود او و در خدمت او می باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام که همواره از خودستایی پرهیز می نموده و اصولاً فراتر از این مسایل فکر می کرده در بستر شهادت وقتی از او سؤال می شود که آیا شما افضلید یا پیامبران (به جز حضرت ختمی مرتبت) پیش از آنکه پاسخ مشروح را بیان نماید، فرمود:

«تزکیه المرء لنفسه قبیحه». خودستایی ناپسند است ولی گاهی برای بیان حقیقت و آشنایی مردم باید حقایق اظهار شود.(1)

امام علیه السلام در حدیثی به هفتاد فضیلت از فضایل خود که نشان دهنده سیمای انسان کامل است اشاره می فرماید باشد که شیفتگان و علاقمندان سیر و سلوک ویژگی ها و نشانه های آن را دریابند و از آن الهام گیرند که برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری و به کتاب خصال شیخ صدوق ارجاع می گردد.

1- 123. جامع السعادات، محمّد مهدی نراقی، ج 1، ص 317.

حضرت امیرعلیه السلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر

اشاره

فکر عدالت اجتماعی بر پایه حقوق مردم که برای نخستین بار در اندیشه نیرومند امام شکل گرفته بود، او را به بهترین مدافع حقوق بشر تبدیل نمود، تا آنجا که با کمال اطمینان می توان گفت، او تنها کسی است که با تمام وجود جامه عمل بر تن شعار زیبای «دفاع از حقوق بشر» پوشانده و بعدها منشأ تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر گردید.

البته وقوع اختلاف در عبارات و جزئیات، با توجّه به اختلاف زمان ها، مسأله ای طبیعی است، ولی هیچ ماده اساسی در اعلامیه جهانی حقوق بشر(1) (و حتی اصول اعلامیه انقلاب فرانسه) منتشر نشده، مگر آنکه عین آن را در اصول علی بن ابی طالب علیه السلام خواهید یافت، علاوه بر آنکه در دستور و برنامه های جامع حضرت علی علیه السلام اصولی را خواهید یافت که بی شک برتر و بالاتر از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

تفاوت پایه گذاران اصول علوی و اعلامیه جهانی:

قبل از بیان برتری های اصول حضرت امیرعلیه السلام بر اعلامیه جهانی، لازم است به تفاوت های اساسی پایه گذاران این دو اعلامیه اشاره کنیم که به نظر

1- 124. اعلامیه حقوق بشر که در دهم دسامبر 1948 میلادی توسط مجمع عمومی سازمان ملل تصویب و اعلام شد در 30 ماده شامل موضوعاتی است از قبیل: برخورداری همه مردم - با هر نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی و غیر آن با هر ملّیتی - از آزادی، حقوق، امنیت، قانون و دادگاه یکسان، همچنین هر کس حقّ انتخاب آزادانه محل اقامت و همسر خود را از هر کشور و در هر کشوری دارا بوده و می تواند در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه به واسطه نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند، شرکت جوید.

ما در چهار نقطه خلاصه می شود:

1- اعلامیه جهانی را هزاران نفر از متفکرین، اکثریت یا همه دولت های جهان وضع کرده، در صورتی که مواد و اصول قانون اساسی علوی را بزرگمرد واحدی به نام علی بن ابی طالب علیه السلام وضع نموده است.

2- حضرت امیرعلیه السلام بیش از 14 قرن بر بنیان گذاران اعلامیه حقوق بشر پیشی گرفته است.

3- گرد آورندگان اعلامیه حقوق بشر، با لاف و گزاف و خودستایی فراوان سراسر دنیا را درباره کاری که می خواستند انجام دهند پر ساختند، در حالی که حضرت امیرعلیه السلام دائماً تواضع داشته و از خداوند و مردم امید آن داشت که از کرده و نکرده اش درگذرند و او را ببخشند.

4- چهارمین و مهم ترین تفاوت این است که: اکثر دولت هایی که در پیدایش این اعلامیه سهیم بوده اند خود اولین پایمال کننده آن هستند و سربازان خود را برای نابودی آن به نام آزادی و دفاع از حقوق بشر گسیل می دارند. در صورتی که حضرت امیرعلیه السلام هرجا که قدم نهاد و در هر مقامی که سخن گفت و هرگاه که برق شمشیرش همراه پرتو خورشید درخشید، پرده های استبداد را پاره کرد و شکل های گوناگون استثمار و خودپرستی را از میان برداشت و ریشه ظلم و ستم را خشکاند. سرانجام در راه دفاع از حقوق بشر و نگهبانی از آزادی های انسان، جان خویش را فدا نمود و به فیض عظیم شهادت رسید.

ص:68

امام علی علیه السلام و حقوق انسانی

سخن از سیاست امام علی علیه السلام و کارنامه جاودانش در عرصه حقوق انسانی، باید در ضمن یک نگاه کلی به مبحث حقوق انسان در اسلام مطرح شود و عملکرد علی علیه السلام بهترین تعبیر از این نگاه است؛ زیرا او تا آخرین لحظات زندگی پر برکتش در گفتار و کردار خود از حقوق انسان دفاع کرد.

زمانی که شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در جامعه اسلامی آن روز دگرگون شد، به گونه ای که یار وفادار و صحابی بزرگوار علی، ابوذر غفاری وضع مردم آن روز را چنین توصیف می کند: مردم گُلی بودند بدون خار سپس خار شدند بدون گُل، علی علیه السلام در این شرایط توجّه و پیگیری اش در جهت حقوق انسانی بیشتر شده به ویژه پس از بیعت مردم با ایشان برای خلافت، توجّه علی به حقوق انسان از عملکردش در مسائل حکومتی و در جهت تلاش برای تربیت مسلمین و ارائه اسلام ناب پیش از آن برای مبانی حقوق انسان، روشن خواهد شد.

از هنگامی که تلاش و فعالیت های گروه اموی برای دگرگون ساختن ساختار خلافت در شکل حکومت و پادشاهی انحصاری که حقوق مردم را سلب کرده و أشکال مختلف قهر و زور را بر آنان مسلط می سازد، پا گرفت، امام علی علیه السلام بر این تلاش های انحرافی و خط عظیم آن پی برد، به همین جهت پیگیری اش را در جهت مبانی حقوق انسان و دفاع از آن افزون ساخت. علی علیه السلام روحش از قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سیراب شده و آگاه ترین مردم بر این دو منبع مهم بود، امام در این تلاش، مقدمات اساسی ذیل را پی گرفت:

اوّلاً: مفهوم حقوق انسان با حقوق جامعه را در هم آمیخت، ایشان معتقد بود که نمی توان به حقوق انسان احترام گذاشت و از آن محافظت کرد مگر در یک جامعه ای که آزادی و عدالت اجتماعی در آن استقرار یافته باشد، به همین خاطر در نگاه امام علی علیه السلام هیچ گاه حکومت و قدرت فی نفسه هدف نهایی نبود و هیچ گاه تلاش در جهت به دست آوردن قدرت نکرد، بلکه در این امر از پارساترین افراد بود. هنگامی که مسلمین نزد امام رفتند تا با او برای خلافت بیعت کنند، حضرت مسؤولیت حکومت را پذیرفت، تا وسیله ای باشد برای مبارزه و مقابله با انحرافاتی که در جامعه پیش آمده بود و برای اینکه حقوق از دست رفته مسلمین را به صاحبانش بازگرداند، روزی در دوران خلافت امام علی علیه السلام دوست و شاگردش عبداللّٰه بن عباس بر حضرت وارد شد و دید که امام مشغول پینه کردن نعلین خویش هستند، ابن عباس از این امر بسیار متعجب شد. امام اشاره به نعلین کرد و از ابن عباس پرسید: ارزش این چقدر است؟ ابن عباس جواب داد: هیچ ارزشی ندارد، سپس امام فرمود: به خدا سوگند که ارزش این نعلین از حکومت بر شماها برای من ارزشمندتر است، مگر اینکه در این حکومت حقّی را به پا دارم یا از باطلی جلوگیری کنم. پس می توان نتیجه گرفت که حکومت در نزد امام تنها به معنای به پا داشتن حقوق و مبارزه با باطل و اهل آن است.

ثانیاً: بعضی گفته اند: که امام علی علیه السلام در جنگ های خونینی شمشیر زده و قریب چهل سال جنگیده و شمشیرش صدها تن را مورد اصابت قرار داده است، پس چگونه می تواند بین این مسائل و دفاع از حقوق انسان ها جمع

کند؟ باید در جواب این گونه سؤالات و شبهات گفت: 1- دفاع از حقوق انسان ها، چه در قرون گذشته و چه در امروز مستلزم مقابله و مبارزه با اهل ظلم و تمام کسانی که به حقوق انسان ها تجاوز می کنند می باشد.

همچنین تمام روایات تاریخی متفق اند، بر اینکه امام علی علیه السلام هیچ گاه دست به جنگی نزده است، مگر برای دفاع از عدالت و به پا داشتن حقّ و مبارزه با أشکال مختلف ظلم و به ویژه ظلم سیاسی و اجتماعی و هیچ گاه، جنگی را خود آغاز نکرده تا این اشکالات و شبهات وارد شود.

ثالثاً: در تاریخ معروف است که پیگیری و اجرای حقّ از جانب امام منجر به آن شد که بسیاری از سران قریش و بزرگان عرب با او دشمن شدند و به صفوف معاویه پیوستند و بیشتر از آن جهت عصبانی شده بودند و بر آنان سنگین آمده بود که حضرت در تقسیم بیت المال بین آنان که رؤسای قوم بودند با عامه مردم تفاوتی قائل نبود و به او در این مورد فشار زیاد آوردند، امّا او به اندازه بندِانگشتی کوتاه نیامد و به آنان گفت: باید عدالت را بشناسید و ببینید و بشنوید و یاد بگیرید و بدانید که مردم نزد ما در حقّ برابر هستند.

امام علی علیه السلام در مورد حقوق مردم بسیار سختگیر بود، حتی با نزدیک ترین افراد به خودش و افراد خانواده اش و داستان برخوردش با دخترش که جواهری از بیت المال را برای زینت برداشته بود، بسیار مشهور است، که حضرت فرمود: «این جواهر را از کجا آورده ای و به خدا سوگند که بر من است که دست چنین کسی را قطع کنم».

«ابن ابی رافع» که زمانی خزانه دار علی علیه السلام بر بیت المال بود، گفته است:

هنگامی که اصرار امام را در برخورد با این مسأله دیدم به او عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم دختر برادر من این زینت را برداشت و او قادر به چنین کاری نبود، مگراینکه من به او می دادم و حضرت سکوت کرد.(1)

امام علی علیه السلام در نامه ای به یکی از والیانش که شنیده بود قسمتی از بیت المالی را که در اختیار داشته، برداشته است، نوشت: «به خدا سوگند اگر حسن و حسین چنین می کردند که شما کرده اید، هرگز توبه آنها را نمی پذیرفتم و آنها را رها نمی کردم، مگر اینکه حقّ را از آنها می ستاندم».

رابعاً: ساختاری که امام علی علیه السلام در دفاع از حقوق انسان مطرح می سازد، از جامعه اسلامی فراتر بوده و شامل کل جامعه بشری می شود و اکنون که همگان از موضع حقوق انسانی سخن می گویند و بعضی به اشتباه آن را به انقلاب فرانسه مرتبط می سازند از میراث تمدن های گذشته غافل شده اند و مقدم بر تمام تمدن ها در امر حقوق انسانی، تمدن اسلامی است، این تمدن اسلامی است که مفتخر است به اینکه نمونه های نایابی در مبارزه با تمام مظاهر فساد و پشتیبانی از حقوق انسانی به نمایش گذاشته است و یکی از این نمونه ها حضرت علی علیه السلام است که تاریخ بشریت کارنامه جاویدان ایشان در دفاع از حقوق انسان را در خود ثبت کرده است. خداوند او را در رحمت و نعمت خویش گیرد که بیش از 40 سال پرچم علم و شمشیر را در مبارزه با اهل ظلم و به پا داشتن حقوق انسان، به دوش کشید.

1- 125. طبری، ج 5، ص 156؛ تهذیب الاحکام الشیخ الطوسی، ج 10، ص 151؛ وسائل الشیعه، ج 28، ص 292.

راویان غدیر: بسیار زیاد...!!؟

حدیث غدیر را حدود صد و بیست نفر از صحابه، از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده اند. در همه سنّت نبوی شریف هیچ حدیث دیگری پیدا نمی شود که این تعداد زیاد از صحابه و حتی نصف این تعداد آن را نقل کرده باشند.

بنابر این راویان حدیث غدیر در حدّ اعلای کثرت هستند.

راویان غدیر: بسیار کم...!!؟

از سوی دیگر می بینیم پیامبرصلی الله علیه وآله حدیث غدیر را در خانه خود و یا در مسجد و یا در جمع کوچکی از اصحابش نفرموده است، بلکه آن را به صورت فریادی بلند در بین جمعیتی که همه مدینه گنجایش آنها را نداشت، فرموده است! جمعیتی که بیابان گسترده از هر سو را پر کرده بودند و بزرگ ترین تجمّع اسلامی که دوران نبوت به خود دیده است.

ابن سعد در طبقات می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله تصمیم بر خروج برای حجّ را گرفت و به مردم اعلان عمومی داد. مردم بسیاری وارد مدینه شدند تا در این سفر احکام حجّ را از پیامبرصلی الله علیه وآله بیاموزند.(1) و نظیر این حدیث را ابن حبان نقل کرده است.(2)

این مطالب از حدیث جابر گرفته شده که می گوید: مردم بسیاری وارد

1- 126. طبقات، ابن سعد، ج 2، ص 171.
2- 127. الثقات، ج 2، ص 124.

مدینه شدند که همگی می خواستند در اعمال حجّ به پیامبرصلی الله علیه وآله اقتدا کنند و مثل عمل او را انجام دهند.(1)

در حدیث دیگر جابر می گوید: از طرف مقابل و پشت سرم و راست و چپم تا آنجا که چشم کار می کرد نگاه کردم و مردم را دیدم که پیاده و سواره در حرکت بودند... .(2)

ابن شاکر می گوید: در این سفر صدهزار نفر از صحابه بلکه بیشتر همراه پیامبرصلی الله علیه وآله بودند، حتی کسانی که قبلاً آن حضرت را ندیده بودند و بعداً نیز ندیدند با آن حضرت حجّ انجام دادند، و با این سفر صحبت پیامبر نصیبشان شد.(3)

سبط ابن جوزی می گوید: همراه پیامبرصلی الله علیه وآله از صحابه و اعرابی که اطراف مکه و مدینه بودند یکصد و بیست هزار نفر بودند، و اینان کسانی بودند که در حجّه الوداع همراه حضرت بودند و آن گفتار را از حضرت شنیدند ... .(4)

با توجّه به روایات فوق، وقتی تعداد صحابه ای که حدیث غدیر را روایت کرده اند - که حدود صد و بیست نفر هستند - را با تعداد حاضرین غدیر که شاهد بودند و شنیدند و دیدند، مقایسه کنیم نسبت به یکدیگر فاصله یک به هزار دارند! بنابر این راویان حدیث غدیر بسیار کم اند!!!

چرا چنین...!!؟

جالب تر اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله در موارد بسیاری - و به خصوص در این مورد

1- 128. صحیح مسلم، ج 2، ص 886، شماره 1218. المصنف ابن ابی شیبه.
2- 129. مسند ابی یعلی: ج 4، ص 24 شماره 2027، ج 12، ص 106، شماره 6739.
3- 130. عیون التواریخ، ج 1، ص 394.
4- 131. تذکره الخواص، ص 30.

- تأکید خاصی داشتند که حاضران به غایبان برسانند و نیز فرمودند: خداوندا زنده بدار کسی را که گفتار مرا بشنود و در سینه اش جای دهد، سپس آن را به کسانی نشنیده اند برساند... این گفتار را اگر در غدیر هم نفرموده، ولی در خطبه اش در مسجد خیف در منی فرموده که چند روز بیشتر از آن نگذشته بود.

آنگاه که پیامبرصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود و هدف و خواسته آن حضرت اجرا نشد، مردم از روایت این حدیث و امثالش خودداری کردند، و بالاتر اینکه بنا بر چشم پوشی از روایت فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده شد و مردم از روایت پیامبرصلی الله علیه وآله به صراحت منع شدند. باز هم بالاتر اینکه به مردم دستور سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد و آنان را وادار به این کار می نمودند، و خود آن حضرت این خبر را قبل از وقوعش داده بود و فرموده بود: بدانید که به زودی شما را به سبّ من و بیزاری از من وادار خواهند کرد ... .

این بود که مردم هر فضیلتی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را به فراموشی سپردند تا چه رسد به حدیث غدیر و روایات مربوط به خلافت آن حضرت. بخاری از سهم بن حصین اسدی نقل می کند(1) که همراه دوستش بنام عبداللَّه بن علقمه به سفر حجّ رفت و او کسی بود که روزگاری را به سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام گذرانده بود (و می بینیم که نمی گوید: سبّ آن حضرت می نمود، بلکه می گوید: عمری به این کار مشغول بود!!!) وقتی وارد مدینه

1- 132. التاریخ الکبیر، {بخاری}، ج 4، ص 193.

شدند سهم به دوستش گفت: مایلی با ابوسعید خدری دیداری تازه کنیم؟ و نزد او آمدند. سهم می گوید: به ابوسعید گفتم: آیا برای علی علیه السلام منقبتی شنیده ای؟!! (و می بینیم در زمان حیات آن همه از صحابه می پرسد: آیا علی علیه السلام فضیلتی دارد؟!). ابوسعید در پاسخ گفت: آری، اگر برایت فضیلتی نقل کردم می توانی از مهاجرین و انصار و قریش سؤال کنی. پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیرخم بپا خاست و این پیام را رسانید که: «آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نیستم؟ یا علی نزدیک بیا». آن گاه دست او را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل ایشان را دیدم، و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

عبداللَّه بن علقمه گفت: تو این را از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدی؟ ابوسعید گفت: آری، - و اشاره به دو گوش و سینه اش کرد - و گفت: گوش هایم شنیده و قلبم در خود جای داده است.

این اظهار تعجب شدید از شنیدن چنین حدیثی و سؤال دوباره که می گوید: آیا تو این حدیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده ای؟ و تأکید ابوسعید در جواب، همه برای این است که از این مطلب نصّ بر خلافت را فهمیده اند و از آنچه بعد از رحلت پیامبɡęʿjالله علیه وآله اتفاق افتاده در تعجب مانده اند!

سخن مرا بشنوید

«اصبغ بن نباته» گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود: «ای مردم سخنان مرا بشنوید و در آن تعقّل و تدّبر نمایید، همانا

ص:76

جدایی و فراق من از شما نزدیک است. من پیشوای پرهیزکاران و جانشین بهترین خلق خدا و شوهر سیده زن های این امّت و رهبر سفیدرویان نورانی و آقای پیشوایان هستم. جنگ نمودن من جنگ نمودن خداست و صلح من صلح خداست (جنگ و صلح من مورد رضایت خداست) و اطاعت از من اطاعت از خداست و قسم به آنکه مرا آفرید در حالی که هیچ نبودم، هر آینه می دانند آگاهان و مطّلعین اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله که آن حضرت طایفه ناکثین و قاسطین و مارقین را مورد لعن و نفرین قرار دادند و کسی که افتراء ببندد و نسبت دروغ به کسی دهد (مخصوصاً به رسول خداصلی الله علیه وآله) نومید و از رحمتِ خدا دور گردیده». (1)

شبلی شمیل، از پیشتازان مکتب مادیگری می نویسد: «پیشوا علی بن ابی طالب بزرگ بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب، نه در گذشته و نه امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است».(2)

جبران خلیل جبران، یکی از بزرگ ترین نویسندگان و متفکران انسانی مسیحی عرب می نویسد: «من معتقدم که فرزند ابی طالب نخستین عرب بود

1- 133. غایه المراد و حجه الخصام، ج 1، ص 96؛ الامالی للشیخ الصدوق، ص 702؛ علل الشرائع للصدوق، ج 1، ص 34.
2- 134. صوت العداله الانسانیه - جرج جرداق، ص 19، چاپ اول.

که با روح کلی رابطه برقرار نمود. او نخستین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه روح کلی را در گوش مردم طنین انداز نمود که پیش از او نشنیده بودند ... او از این دنیا رخت بربست، در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود. او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند و به مردمی وارد می شدند که شایسته آن پیامبران نبودند، در زمانی ظهور می کردند که زمان آن نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود داناتر است.(1)

میخائیل نعیمه، نویسنده صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب می نگارد: هیچ مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که از نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد، نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی علیه السلام در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد، ترسیم نماید و دورانی پر از رویدادهای بزرگ مانند دوران او را توضیح بدهد.

تفکرات و اندیشه های آن ابرمرد عربی و گفتار و کرداری را که میان خود و پروردگارش انجام داده است، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است. تفکرات و ایده ها و گفتار و کردار او خیلی بیش از آن بوده است که با دست و زبان و قلم وی بروز کرده، و در تاریخ ثبت شده است.(2)

ایلیا پاولیچ پطروشفسکی، استاد تاریخ در دانشگاه لنین گراد می نویسد:

1- 135. الامام علی - عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 1/ مقدمه ترجمه چاپ اول.
2- 136. صوت العداله الانسانیه، ص 7.

علی پرورده محمّد و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود ... علی تا سرحد شور و عشق پای بند دین بود. صادق و راستگار بود، در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود و از نامجویی و مال پرستی به دور و بی شک هم مردی سلحشور و هم شاعر و تمام صفات لازمه اولیاء اللّه در وجودش جمع بود. (1)

جرج جرداق، از برترین نویسندگان انسانی مسیحی عرب می نگارد: آیا انسان بزرگی مانند علی را می شناسی که حقیقت انسانی را به عقول و مشاعر بشری آشنا بسازد، آن حقیقت انسانی که سرگذشتی چون ازل و آینده باقی چون ابدیت و ژرفایی بس عمیق دارد که هر یک از صاحبان عقول و نفوس بزرگ مطابق روش و طبق خود، آن را درک می کند و دیگر انسان های عادی بدون اینکه خود بدانند در سایه آنان زندگی می کنند ... آن حقیقت انسانی که اساس همه فلسفه های مثبت است در مقابل فلسفه های منفی. مقصودم از آن فلسفه ها کاوش از مطلق است که عامل اساسی ثبات و پایداری انسانیت در وجود انسان است. کاوش از مطلق اگر تا اعماق مطلق ادامه یابد، به یکی از چهره های حقیقت خواهد رسید.

در این بحث و پی گیری، اندیشه و عقل و خیال و سایر فعالیت های ناشی از آنها دست به هم می دهند، سپس به موقعیت ها و عوامل و عموم تمایلات با داشتن معانی مختلف تطبیق می گردند. علی این مطلق را به طور

1- 137. اسلام در ایران، پطروشفسکی، ترجمه آقای کریم کشاورز، ص 49 و 50.

مخصوص دریافته، سپس با عقل و قلبش درک کرده است که بالاترین قدرت ها از پایداری و مقاومت روی آن مطلق ناشی می گردد. علی بدین سان تجسم یافته آن قدرت شگفت انگیز است که او را در پیروزی ها و شکست ها یکسان نشان می دهد. زیرا عامل ملاک او را پیروزی ها و شکست ها همان قدرت است که در میدان جنگ چه با چهره پیروزی بیرون آید و چه با شکست روبرو شود و همچنین در میدان سیاسی و هر میدان دیگر که برای تکاپوی زندگی تصور شود یکسان است.(1)

ابن سینا (حسین بن عبداللَّه) می نویسد: و برای این بود که شریف ترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان صلی الله علیه وآله چنین گفت با مرکز رحمت و فلک حقیقت و خزانه عقل امیرالمؤمنین که:

«یا عَلیُّ إِذا رأیتَ النّاس یَتَقَرَّبُونَ إِلی خالِقِهِم بِأَنواعِ البِرِّ تَقَرَّب أَنتَ إِلَیه بِأَنواعِ العَقل تَسبِقُهُم».

«ای علی، چون مردمان با تکثر عبادت به خدا نزدیک می شوند، تو با معرفت، تقرب جوی تا بر همه سبقت گیری»، و این چنین خطاب را جز او بزرگی راست نیآمدی که او در میان خلق چنان بود که معقول در میان محسوس، لاجرم چون با دیده بصیرت عقل مدرک اسرار گشت همه حقایق را دریافت و دیدن حکم داد و برای این بود که گفت: لو کشف

1- 138. صوت العداله الانسانیه - جورج جرداق، ج 1، ص 23 و 24.

الغطاء ما ازددت یقینا (اگر پرده برداشته شود، بر یقین من افزوده نگردد.) هیچ دولتی آدمی را زیادت از ادراک معقول نیست، بهشتی که به حقیقت آراسته باشد به انواع زنجبیل و سلسبیل، ادراک معقول است و دوزخ با عقاب و اشغال متابعت اشغال جسمانی است که مردم در بند هوا افتند و در جحیم خیال بمانند.(1)

حسن بن یسار بصری، از مشهورترین فقها و دانشمندان قرن اول هجری می نویسد: «علی بن ابی طالب، ربانی امّت اسلامی و دارای عظمت و سابقه منحصر و نزدیکی با پیامبر اکرم. او هرگز از امر الهی غفلت نورزید، و در راه دین هیچ ملامتی در او تأثیر نداشت».(2)

ابن ابی الحدید، شارح نهج البلاغه و از مطّلع ترین علمای تسنن و متفکر در فلسفه و کلام و صاحب نظر در تاریخ اسلام می نگارد:

«امتیازات انسانی علی از لحاظ عظمت و جلال و شهرت در آن حدّ اعلا است که شرح کردن و بحث و تفصیل دادن آنها ناروا و بیهوده است ... من چه بگویم در حقّ مردی که دشمنانش نتوانستند عظمت ها و فضایل او را منکر شوند و همه آنان به برتری شخصیت او اعتراف نمودند.

تو خود می دانی که بنی امیّه زمامداری اسلام را در شرق و غرب، روی زمین به دست آوردند و با هر نوع حلیه گری در خاموش ساختن نور او

1- 139. معراجیه، ابن سینا نقل از توفیق التطبیق، علی بن فضل اللّه الجیلانی، ص 56.
2- 140. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، مقدمه، ص 5.

کوشیدند و هر گونه لعن و افترا را برای علی در روی منابر ترویج نمودند. هرکس که او را مدح و توصیف می کرد، مورد تهدید قرار می گرفت، هر روایتی را که فضیلت علی را بازگو می کرد، ممنوع ساختند. حتی از نام گذاری کودکان به نام علی جلوگیری کردند. این همه اقدامات و تقلاها جز ظهور عظمت و جلالت شخصیت علی نتیجه ای نداد ... در حقیقت این همه نابکاری های بنی امیّه مانند پوشانیدن آفتاب، با کف دست بود ...

من چه بگویم درباره مردی که همه فضیلت ها به او منتهی می شود و هر مکتب و هر گروهی خود را به او منسوب می سازند. آری او است رئیس همه فضیلت ها ...(1)

من چه بگویم درباره مردی که اهل همه مذاهب غیر اسلامی که در جوامع اسلامی زندگی می کنند (و اطلاع از شخصیت او دارند) به او محبت می ورزند و حتی فلاسفه ای که از ملت اسلامی نیستند، او را تعظیم می نمایند ... ما در مقدمه کتاب (شرح نهج البلاغه) نمونه ای از فضیلت های علی را بدون اینکه قصد تکمیل آنها را داشته باشیم، متذکر شدیم، و اگر بخواهیم اختصاصات و عظمت های او را بیان کنیم، به کتابی مستقل به حجم همین کتاب (شرح نهج البلاغه) بلکه به مجلداتی بیش از این ها نیازمند می باشیم.(2)

1- 141. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 16 و 17 چاپ مصر 1378.
2- 142. همین مأخذ، ج 1، ص 28 و 29.

جلال الدین محمّد مولوی، معروف به مولانا یکی از بزرگ ترین عرفا و متفکران و حکمای تاریخ بشری که حقایق فراوانی را در جهان بینی و خداشناسی و انسان شناسی در قالب شعری آورده است، این شخصیت کم نظیر در هر مورد از کتاب مثنوی که علی را مطرح می کند، گویی با یک نور ملکوتی روبرو شده، هیجان های عاشقانه ای از اعماق روحش سر بر می کشد و در بی نهایت فرو می رود. جمله از ابیات معروف او را می آوریم:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حقّ را دان منزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در شجاعت شیر ربّانیستی

در مروّت خود که داند کیستی

ای علی که جمله عقل و دیده ای

شمه ای واگو از آنچه دیده ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد

آب علمت خاک ما را پاک کرد

ص:83

بازگو دانم که این اسرار هوست

زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست

بازگو ای باز عرش خوش شکار

تا چه دیدی ای زمان از کردگار

چشم تو ادراک غیب آموخته

چشم های حاضران بردوخته

از تو بر من تافت چون داری نهان

می فشانی نور چون مه بی زبان

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ماله کفواً احد

گفت من تیغ از پی حقّ می زنم

بنده حقّم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا

فعل من بر دین من باشد گوا

رخت خود را من زره برداشتم

غیر حقّ را من عدم انگاشتم

ص:84

من چو تیغم پر گهرهای وصای

زنده گردانم نه کشته در قتال

سایه ام من، کدخوایم آفتاب

حاجبم من نیستم او را حجاب

خون نپوشد گوهر تیغ مرا

باد از جا کی برد میغ مرا

تا احب للّٰه آید نام من

تا که ابغض للّٰه آید کام من

تا کی اعطی للّٰه آید جود من

تا که أمسَک للّٰه آید بود من

بخل من للّٰه عطا للّٰه و بس

جمله للّٰه ام نیم من آن کس

و آنچه للّٰه می کنم تقلید نیست

نیست تخییل و گمان جز دید نیست

ز اجتهاد و از تحرّی رسته ام

آستین بر دامن حقّ بسته ام

گر همی پرّم همی بینم مطار

ور همی گردم همی بینم مدار(1)

1- 143. دفتر اول مثنوی، چاپ کلاله خاور، ص 72 - 77.

محمّد ابوالفضل ابراهیم، محقق بزرگ که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مورد تحقیق عالمانه قرار داده است چنین می نویسد: در شخصیت پیشوا علی بن ابی طالب آنقدر کمالات و عناصر پسندیده و عظمت های روحی و نورانیت تکاملی و شرافت عالی توأم با فطرت پاک و نفس محبوب خداوندی جمع شده است که در هیچ یک از انسان های بزرگ دیده نمی شود.(1)

محمّد عبده، بزرگ ترین روحانی و دانشمند عالم تسنن معاصر سیّد جمال اسد آبادی می نگارد: در هنگام مطالعه نهج البلاغه گاهی یک عقل نورانی را می دیدم که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت. این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان) جدا شده و به روح انسانی پیوسته و آن روح انسانی را از پوشاک های طبیعت تجرید نموده تا ملکوت اعلا بالا برده و به عالم شهود و دیدار روشن ترین انوار نایل ساخته است و با این وصف شگفت انگیز، پس از رهایی از عوارض طبیعت در عالم قدس آرمیده است. و لحظات دیگر صدای گوینده حکمت او را می شنیدم که واقعیات صحیح را به پیشتازان و زمامداران گوشزد می کرد و موقعیّت های تردیدآمیز را برای آنان نشان می داد و از لغزش های اضطراب آور بر حذرشان می داشت و آنان را به دقایق سیاست و طرق کیاست راهنمایی می کرد و آنان را به مقام واقعی ریاست آشنا می ساخت و به عظمت تدبیر و سرنوشت شایسته بالا می برد.

1- 144. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، مقدمه بقلم محمّد ابوالفضل ابراهیم.

مسأله غدیر مسأله حکومت اسلامی و رهبری خط ولایت و امامت است که باید در طول تاریخ تحقق یابد و مسلمانان موظفند آن را دنبال کنند و سرنوشت خود را به دست کسانی دهند که پاسدار راستین خط اصیل امامت و ولایتند.

نگاهی به خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز غدیر بیانگر این مدعاست: الف) جبرئیل از سوی خداوند فرمان آورده که علی علیه السلام ولی و سرپرست شما پس از خدا و رسول اوست، مسأله ولایت یعنی رهبری و حاکمیت الهی بر مردم در همه شؤون اجتماعی و سیاسی.(1)

و نکته دیگر آنکه، محور ولایت و حکومت اسلامی و علوی اقامه نماز و پرداخت زکات است، و برپایی نماز و زکات راستین جز در پرتو ولایت علوی و خط او تحقق نخواهد یافت.

ب) حلال و حرام همان است که خداوند معین فرموده است، او حلال و حرام به من آموخت و من هم به علی آموختم.(2)

صحبت از حلال و حرام است و آن کس که مبیّن آنهاست باید کسی باشد که جامعه را به سوی فرهنگ حلال و حرام رهنمون سازد تا مردم را علماً و عملاً به آنها آشنا سازد و آنان در پرتو رهنمودهای او به حلال ها وفادار بوده و عمل کنند و از حرام ها بگریزند؛ یعنی حلال و حرام الهی

1- 145. احتجاج، ج 1، ص 59؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 92؛ بحارالأنوار، ج 37، ص 207.
2- 146. احتجاج، ج 1، ص 60؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 93؛ التحصین، ابن طاووس، ص 582؛ بحارالأنوار، ج 37، ص 207.

باید در سایه الهی تحقق یابد. و اگر امامت عدل و خط علوی نباشد حلال و حرام از بین خواهد رفت و جامعه راه سقوط در پیش خواهد گرفت.

لذا در بخشی دیگر از همین خطبه فرمود: ای مردم! جز این نیست که خدای عزّوجلّ دین شما را به امامت او کامل گردانید.(1)

یعنی دین و تکمیل آن با وجود امامی که در خط پیامبر است شکل می گیرد، و امامت هم برای تحقق دین خداست و اگر خط امامت در جامعه حاکم نباشد دین شکل نمی گیرد و حقوق مردم استیفا نمی شود و عقل ها به کمال نمی رسد و جان ها به پرواز در نمی آید و در واقع همه تلاش ها برای این است که هدایت مردم در پرتو دین صحیح تحقق یابد و جامعه مطلوب و برتر انسانی پیاده شود و راه منحصر به فرد آن وجود رهبری و امامت و ادامه آن است.

ج) حلال و حرام بیش از آن است که من بتوانم آنها را یک جا در این مجلس برای شما بیان کنم پس به حلال فرمان دهم و از حرام باز دارم، ولی از سوی خداوند متعال مأمورم که از شما برای علی علیه السلام بیعت بگیرم تا او همه اوامر و نواهی را برای شما بیان کند.(2)

یعنی این امام و رهبر است که باید در جامعه نظام حلال و حرام را دردست بگیرد و خود نگهبان آن باشد و اگر در جامعه چنین نگهبان امینی

1- 147. روضه الواعظین، ج 1، ص 94؛ التحصین ابن طاووس، ص 582؛ بحارالأنوار، ج 37، ص 210.
2- 148. احتجاج، ج 1، ص 69؛ روضه الواعظین، ج 1، ص 99؛ التحصین ابن طاووس، ج 1، ص 589؛ اقبال الأعمال، ج 2، ص 347؛ الیقین ابن طاووس، ج 1، ص 357؛ بحارالأنوار، ج 37، ص 133.

وجود داشته باشد دین مردم به سامان می رسد و گرنه حقیقت دین از دست می رود و نظام حلال و حرام از هم می پاشد.

د) آگاه باشید که باید نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و امر به معروف و نهی از منکر کنید و نیز باید بدانید که اساس امر به معروف آن است که سخن مرا بشنوید و دریابید و به کسانی که حاضر نیستند برسانید و به آنها تفهیم کنید که آن را بپذیرند و از مخالفت آن باز دارید که این فرمان خدا و دستور من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نیست مگر در پرتو امام معصوم و در رکاب و تبعیت او.(1)

در اینجا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صریح تر و شفافت تر از همیشه پابرجایی دین و زنده ماندن دستورات الهی و سعادت جامعه را تنها در پرتو رهبری الهی و نگهبانی امام معرفی می کند. اگر امام و رهبری عادل در جامعه حاکم باشد حقیقت غدیر تحقق یافته است. بخش های خوانده شده از خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غدیر خم گویای این حقیقت است که واقعه غدیر نماد حکومت اسلامی و ادامه آن به رهبری امام معصوم و خط امامت بوده است. تشکیلاتی که از سرچشمه وی نشأت می گیرد و براساس مدیریت انسان برتر و متعالی مبتنی است و در بحث امامت که از مهم ترین ارکان فکری مکتب ما است، با استدلال های شفاف و روشن بیان شده است. یعنی امامان شیعه یکی پس از دیگری برای تحقق غدیر پرچم امامت را بر دوش

1- 149. احتجاج، ج 1، ص 65؛ بحارالأنوار مجلسی، ج 37، ص 215؛ التفسیر الصافی للکاشانی، ج 2، ص 64.

گرفتند و می خواستند حکومت اسلامی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به وجود آورده بودند در جامعه ادامه دهند و خلفای بنی امیه و بنی عباس هم برای اینکه چنین اتفاقی نیفتد با آنان به مخالفت برخاستند. اگر ائمه شیعه علیهم السلام می خواستند فقط به درس و بحث بپردازند و به عنوان یک نظریه پرداز مذهبی مطرح باشند و کاری به حکومت و سرنوشت مردم نداشته باشند که این همه مورد رنج و شکنجه قرار نمی گرفتند.

در هر صورت خط امامت همان خط غدیر بود که پیشوایان معصوم ما آن را در سخت ترین شرایط اجتماعی و سیاسی حفظ کردند و ادامه دادند و هیچ گاه بر سر این مسأله معامله و سازش نکردند، گرچه به قیمت جانشان تمام گردید. سرانجام نوبت به دوازدهمین امام معصوم رسید که سرآغاز دوره جدید امامت بود و «عصر غیبت» به منظور مصونیت حجت خدا شروع گردید و ارتباط مردم با نواب و نمایندگان حضرتش برقرار شد و خود آن حضرت مردم را در مرحله اوّل که حدود هفتاد سال به طول انجامید و دوران غیبت صغری نامیده می شود و به چهار نایب خاص ارجاع دادند و پس از گذشت هفتاد سال در مرحله دوم نائبان عام خود؛ یعنی فقها را معرفی کردند تا نظام رهبری امّت اسلام از طریق آنان سامان یابد و مردم نه تنها در مسایل فردی و عبادی بلکه در مسائل سیاسی و اجتماعی که اهمِّ مسائل زندگی و سرنوشت ساز جامعه است به آنها رجوع کرده و در هر زمان به تناسب شرایط محیط از آنان دستور گرفته

ص:90

و در نتیجه عزّت و سعادت خود را تأمین کنند و همان طور که قرآن کریم فرمود: «وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»؛(1) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان مسلط و حاکم قرار نداده است».

مهم ترین رسالت نواب عام امام زمان علیه السلام صیانت جامعه اسلامی و حفظ و حراست مردم از حاکمیت طاغوت و ظالم و فاسق بوده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که مسلمانان تحت حاکمیت و سرپرستی ظالم و فاسق قرار گیرد. تن دادن به ظلم و رضایت به فسق از بزرگ ترین گناهان است. قرآن کریم با صراحت می گوید: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ وَما لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»؛ «به ستمگران تکیه نکنید و حکومت آنها را نپذیرید که به دوزخ درافتید و هرگز یاری نشوید و جز خدا برای شما دوستی نیست».(2)

همه شنیدند...! همه دیدند...!!؟

اشاره

ابی الطفیل از زید بن ارقم در حدیث غدیر نقل می کند: پیامبرصلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من صاحب اختیار او بوده ام این علی صاحب اختیار اوست». بعد می گوید:به زید گفتم: تو این را از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدی؟! زید گفت: کنار درخت غدیر احدی نماند مگر آنکه حضرت را به چشم خود دید و با گوش خود سخنان آن حضرت را شنید.(3)

1- 150. سوره نساء، 141.
2- 151. سوره هود، 113.
3- 152. السنن الکبری {نسائی}: ج 5، ص 130 شماره 8464، خصائص علی علیه السلام (نسائی): ص 86، شماره 79. همین حدیث را ابن عقده در کتاب الولایه و محاملی در امالی و ابن عساکر درتاریخش. در شماره 566 و 567 در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام از دو راوی مزبور با عبارات مفصل تری نقل کرده اند، و ما الفاظ چند روایت را جمع بندی کردیم و گاهی اضافات توضیحی برای آن آوردیم. به تاریخ کبیر بخاری: ج 4، ص 173 مراجعه شود.

در همین باره است که شاعر می گوید:

و یوم الدوح دوح غدیرخم

ابان له الولایه لو اطیعا

ولم ار مثل ذاک الیوم

یوماً ولم ار مثله حقاً اُضیعا

یعنی: پیامبرصلی الله علیه وآله در روز درختان عظمیم در غدیر، ولایت را برای او روشن ساخت، و ای کاش مورد اطاعت قرار می گرفت. روزی همانند آن روز ندیدم همان طور که حقی را مانند آن ندیدم که ضایع شود.

می بینیم که ابوسعید خدری می گوید: حدیث غدیر را همه مردم می دانند و می توانی از مهاجرین و انصار و قریش سؤال کنی، و احدی از آنان که در قید حیات بودند را استثنا نکرده و همه این حدیث را شنیده بوده اند. مقصود او از قریش هم یا فقط بنی امیّه است و یا اهل مکه که به مدینه هجرت نکرده بودند.

از سوی دیگر می بینیم پیامبرصلی الله علیه وآله به گفتن «من کنت مولاه فعلی مولاه» اکتفا نکرده تا آنکه بازوی امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته و تا بالاترین حدّ ممکن بلند کرده به طوری که سفیدی زیر بغل آن دو بزرگوار دیده شده، و این برای آن بوده که همه حاضرین امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینند، چنان که در حدیث زید بن ارقم آمده: «در غدیر خم احدی باقی نماند مگر آنکه پیامبرصلی الله علیه وآله را با چشم خود دید و سخن آن حضرت را با گوش خود شنید.

ص:92

همه معنای غدیر را فهمیدند...!!؟

پیامبرصلی الله علیه وآله این کار را برای نشان دادن اهمیت امر خلافت و اتمام حجّت بر امّت انجام داد، و برای آنکه بعداً گفته حضرت را تأویل نکنند و نگویند منظور حضرت از «علیّ» معنای آن یعنی «بلند مرتبه» است، یعنی «هرکس من صاحب اختیار او بوده ام صاحب اختیار او بلند مرتبه» و نتیجه بگیرند که این حدیث درباره خود حضرت است نه در شأن دیگری!! همان طور که این مطلب را درباره کلام پیامبرصلی الله علیه وآله «أنا مدینه العلم و علی بابها» مطرح کرده اند و گفته اند که منظور حضرت از «علی بابها» آن است که «در علم بلند مرتبه است»!!

پرده پوشی... چرا...؟!

به هر حال جالب است که پرده پوشی نسبت به غدیر حتی در این مجلس هم خود را نشان داده و عدّه ای برخاستند و شهادت دادند و عدّه ای هم کتمان کردند! این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از خدا خواستند کتمان کنندگان را گرفتار کند و خداوند دعای حضرت را مستجاب کرد و هم یک از آنها به بلایی گرفتار شدند.

بسیار عجیب است که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت خود مردم را درباره حدیث غدیر قسم می دهد، در حالی که رسماً خلیفه و امام و رئیس حکومت است، و با این همه عدّه ای از روی عمد آن را کتمان می کنند.

ص:93

و شهادت نمی دهند!!! لابد اگر قبل از چنین روزی در سقیفه آنان را قسم می داد انکار هم می کردند و سخن حضرت را تکذیب می نمودند، و یا با پاسخ های مثبت و منفی روبرو می شد و نزاعی بر منازعات قبلی افزوده می شد!! و همین باعث شده که در چنان زمانی حضرت سکوت اختیار کرده تا جوّ مناسبی بیابد.

به هر حال امیرالمؤمنین علیه السلام با قسم دادن درباره غدیر، این قضیه را احیا فرموده و آن را بعد از کتمان، ظاهر ساخته و بعد از اخفا، آشکار نموده و این حدیث را در تابعین منتشر ساخته که برای نسل بعد از خود روایت کرده اند.

ابواسحاق سبعی در روایت حدیث غدیر می گوید: سعید بن وهب و زین بن یُثَیع و عمر و ذومرّ و کسانی که نمی توانم همه را بشمارم، برایم نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان کوفه مردم را قسم داد...».

این مطالب درباره صحابه راوی حدیث غدیر بود، و امّا در طبقه تابعین (که صحابه را ملاقات کرده اند)، باید گفت که همان پرده پوشی نسبت به حدیث غدیر و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه داشته تا اواخر روزگار آن حضرت که اقدام به احیای استخوان بندی اصلی حدیث فرمودند و آن را از زیر آوارهای فرو ریخته چند ساله بیرون آوردند. به این صورت که آن دسته از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله که آن روز در کوفه بودند را فرا خواندند و مردم را نیز جمع کردند و صحابه را درباره حدیث غدیر

قسم دادند و فرمودند: قسم می دهم کسانی را که از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده اند: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه...» که برخیزد و شهادت دهد، و فقط کسانی که این منظره را دیده و شنیده اند برخیزند.

این جا بود که سی نفر که دوازده نفر از آنان از شرکت کنندگان در جنگ بدر بودند(1) برخاستند و شهادت دادند.

از بعضی روایات استفاده می شود که این قسم دادن حضرت یک بار نبوده بلکه به طور مکرر انجام شده است که یک بار آن در میدان مقابل مسجد کوفه بوده است. در بعضی روایات آمده که حضرت از بالای منبر در این باره قسم دادند و شش نفر از این سوی منبر و شش نفر از آن سوی برخاستند و وجود منبر نشان می دهد که یکبار هم داخل مسجد بوده است.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی است که برای حدیث غدیر مجلس تشکیل داده و مردم را برای احیای یاد غدیر جمع نموده است. آن حضرت امام و رهبر و پرچمدار و اسوه ماست که باید هرسال و در هر مکانی مجالس غدیر تشکیل دهیم.

آخرین سخن ما کلام پیامبرصلی الله علیه وآله است که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

1- 153. در روایت مسند احمد سی نفر ذکر شده است. این روایت با یکدیگر منافات ندارد، به این معنی که شاهدین سی نفر بوده اند که دوازده نفرشان از اهل بدر بوده اند.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109